

یادداشت کتاب «راهنمای خواندن بنیاد مابعد الطبیعه اخلاق کانت»

پل گایر، ترجمه سیدعلی تقوی نسب، انتشارات ترجمان علوم انسانی، چاپ اول زمستان ۹۶

مهدی اخوان^۱

کتاب حاضر از مجموعه راهنمای متون کلاسیک است که نشر ترجمان علوم انسانی به قصد کمک به مطالعه متون کلاسیک در دست انتشار دارد و تاکنون راهنمای کتاب‌هایی از رالز، هگل و... را ترجمه کرده است.

این مجموعه به ادعای ناشر نه شرح و تفصیلی مفصل است و نه ادعای آسان کردن تمام دشواری‌های متن را دارد بلکه قرار است نقشه‌ای باشد برای گذر از پیچ و خم متن. این مجموعه در انتشارات کانتینیوم با عنوان Reader's Guides و با هدف فراهم آوردن مقدمه‌ای روشن و مختصر برای متون کلاسیک در ادبیات و فلسفه غرب تهیه شده است. (ص ۱۰)

ساختار همه کتاب‌های این مجموعه واحد است: بخش اول کتاب به زمینه و زمانه نوشته شدن اثر پرداخته است؛ یعنی تلاش شده است تا متن در درون ساختار فکری و تاریخی خود قرار گیرد، تا نسبت اثر با آثار گذشتگان و پیوست و گسست آن با منظومه معرفتی پیشینیان مشخص گردد.

در بخش دوم مضامین اصلی اثر به بحث گذارده می‌شود تا خواننده فهمی اجمالی یابد و آماده ورود به متن اصلی شود.

در بخش سوم، نویسنده از مقدمات عبور کرده و وارد خود متن می‌شود. در این بخش نویسنده با تفکیک متن اصلی به فصل‌ها، بخش‌ها، قسمت‌ها، بندها و حتی جمله، گام‌به‌گام خواننده را با خود همراه می‌کند و می‌کوشد تا هم روایتی تکوینی از چگونگی شکل‌گیری و بسط ایده‌ها به دست دهد و هم ربط و نسبت منطقی آن‌ها را بکاود.

در بخش چهارم، نویسنده به تأثیرات فکری و تاریخی کتاب مورد نظر می‌پردازد. در انتهای هر بخش پرسش‌هایی هم مطرح شده است.

مترجم با مقدمه تحقیقی در مطلع کتاب، توضیحاتی را درباره ترجمه خود می‌دهد.

مترجم در این مقدمه به وفاداری خود به ترجمه فارسی بنیادگذار اعلام می‌کند و تنها در مورد برخی از واژگان که معادلی متفاوت برگزیده است، دلایلی می‌آورد، همچون:

محرك (Incentive \ Triebfeder)

^۱. استادیار گروه فلسفه دانشگاه علامه طباطبائی، makhavan77@gmail.com

انگیزه (Motive \ Bewegungsgunde)

سائقه (Impulse / Antirbe)

کلیت (Universality \ Allgemeinheit)

عمومیت (Generality \ Generalitas)

گرایش (Propensity \ Hang) امر مطلق (Categorical Imperative)

امر مشروط (Hypothetical Imperative) سوپژکتیو (Subjective)

ماکسیم (Maxim) اراده (will) خواهش (Desire)

ظنی (Problematic) تحقیقی (Assertoric)

دوران‌اندیشی، مصلحت‌اندیشی (Prudence \ Klugheit)

مترجم در تمامی این موارد در ارجاع به متن ترجمه عنایت و قیصری با این موارد ترجمه‌ای متفاوت آورده است. و با خط ریز مشخص کرده است. در ضمن در هر یک از موارد فوق مترجم نقدهای خود را بر ترجمه عنایت و قیصری آورده است.

مؤلف قبل از وارد شدن به کتاب، منابع و علامت‌های اختصاری آثاری از کانت که به آن‌ها ارجاع داده است را آورده است.

فصل ۱: زمینه

مؤلف در فصل اول (زمینه) ابتدا به زندگی و آثار کانت می‌پردازد. کانت در شهر کونیگسبرگ در پروس شرقی (که اکنون شهر کالینگراد در روسیه است) در خانواده‌ای متوسط متولد شد و در همان شهر در گذشت. در ۱۶ سالگی وارد دانشگاه کونیگسبرگ شد. به سرعت فریفته فیزیک نیوتنی شد؛ فیزیکی که تا آخر عمر برای او الگوی علم کامیاب به شمار می‌رفت. برای دریافت درجه مگیستر (معادل کارشناسی ارشد در نظام دانشگاهی انگولاساکسون) رساله‌ای با عنوان *ارزش‌گذاری حقیقی نیروهای زنده* نوشت که می‌خواست نزع میان دکارتی‌ها و لایبنیتی‌ها را درباره اندازه‌گیری دقیق نیروها فیصله بخشد. کانت در طول حیات فکری‌اش علاقه شدیدی داشت نزاع‌های فلسفی را از طریق نوعی برهان دیالکتیکی (یعنی اینکه هر کدام از طرفین دعوا فقط بخشی از حقیقت را بیان می‌کنند و هیچ کدام تمام حقیقت را نمی‌گویند) حل و فصل

کانت در سال ۱۷۶۶ با انتشار رساله *رؤیاهای یک بیننده ارواح که رؤیاهای مابعدالطبیعه آنها را روشن می‌سازد*، به انتقادات از مابعدالطبیعه عقل‌گرایان می‌پردازد. و این مابعدالطبیعه را با فانتزی‌های امانوئل سودنبرگ روح‌گرای سوئدی مقایسه می‌کند.

کانت پس از پانزده سال ارائه درسگفتارهای مختلف (و البته بدون حقوق) در ۱۷۷۰ (در ۴۶ سالگی) به استخدام کرسی منطق و مابعدالطبیعه دانشگاه کوئینس‌گبرگ در می‌آید. رساله استادی او با عنوان *در باب صورت و اصول جهان‌های حسی و عقلی* نطفه آموزه‌ای که بعدها ایدئالیسم استعلایی می‌خواند، یعنی تفکیک نحوه بازنمود اشیاء از ویژگی‌های اشیای فی‌نفسه را در همین جا می‌آورد.

کانت پس از یک دهه سکوت که هیچ اثری منتشر نکرد، در ۱۹۸۱ اثر عظیم خود *نقد عقل محض* را منتشر می‌کند که مدعای آن، اینست که معرفت ما یکسره به نموداری اشیاست و نه واقعیت فی‌نفسه آنها. و در کتاب بعدی یعنی *تمهیدات یا پیش‌درآمدی بر هر مابعدالطبیعه آینده که بتواند به مثابه علم عرضه شود*، هم مفاد نقد اول را به زبانی ساده‌تر و همه‌فهم‌تر بیان می‌کند و هم به انتقاداتی پاسخ می‌گوید که بلافاصله پس از انتشار اثر به آن وارد شده بود.

در ۱۷۸۷ هم ویراست دوم *نقد عقل محض* را منتشر کرد. در این ویراست سعی کرد تا موضعش را در باب آزادی اراده روشن کند. همین تلاش سبب‌ساز تولد نقد دوم کانت شد. نقد عملی و به دنبال آن نقد سوم - *نقد قوه حکم* - در ۱۷۹۰ منتشر شد.

در ۱۷۹۳، دین در درون *مرزهای عقل صرف* منتشر شد که سعی دارد تمامی باورهای محوری مسیحیت را به عنوان نمادهایی از مفاهیم اخلاقی - البته (باقرائیکانتی) - تفسیر کند.

در ۱۹۷۹، *مابعدالطبیعه اخلاق* را منتشر می‌کند و در همین سال بازنشسته می‌شود و تا سال بعد دو کتاب دیگر منتشر می‌سازد: *انسان‌شناسی از منظری پراگماتیک* که در اصل درسگفتارهایی است که او از سال ۱۹۷۲ درباره همین موضوع ارائه می‌داد و دیگری *نزاع دانشکده‌ای* که دفاعی جسورانه از آزادی اکادمیک است.

در سال‌های آخر عمر تا زمان مرگش در سال ۱۸۰۴ سرگرم نوشتن یادداشت‌هایی با موضوع فلسفه علم یا بازگویی فلسفه استعلائی‌اش بود. دست‌نوشته‌هایی که سرانجام تحت عنوان *نوشته‌های باز پسین* چاپ شدند.

فلسفه اخلاق در زمانه کانت

بحران‌های فکری مدرنیته متقدم، یعنی دوران رنسانس، جنبش اصلاح دینی و جریان معارض آن و نیز انقلاب علمی با فعالیت‌های مضاعفی در فلسفه اخلاق توأم بود. نظریه‌های گوناگونی از سنت‌گرایان پروتستان که به نظریه امر الهی و

قائلان به نظریه قانون طبیعی، خودگرایی هابز، نظریه هواداران «حس اخلاقی» و صورتی از کمال‌گرایی در لایب‌نیس و ولف.

کانت باور داشت که هیچ‌کدام از این فلسفه‌های اخلاق پیشین، چه باستان و چه مدرن، نتوانسته‌اند نشان دهند که این اصل دقیقاً چیست و خاستگاه آن کجاست و انگیزه حقیقی درست انسان برای عمل مطابق با آن کدام است. به نظر کانت این نظریه‌ها اصولی گزاف و انگیزه‌های حقیر و نکوهیده برای اخلاق و عمل انسانی برمی‌شمارند.

کانت در *نقد عقل عملی*، نظریه‌های اخلاقی را به دو دسته «سوپرکتیو» و «ابزکتیو» تقسیم می‌کند. در *بنیادگذاری هم*، نظریه‌های اخلاقی که می‌کشند اصول خود را بر امر تجربی یا بر امر عقلانی بنا کنند، نقد کند.

نقد کانت بر نظریه‌های تجربی یا سوپرکتیو آن است که این‌ها اصول اخلاقی را از حس «جسمانی» سعادت استنباط می‌کنند (ایپیکوروس) یا از حس اخلاقی ویژه‌ای (هاچسون) یا از رسوم تعلیمی یا از دولت (مونتینی یا مندویل). اما حس اخلاقی نمی‌تواند راهنمای خوبی برای عمل مناسب اخلاقی در همه موقعیت‌ها باشد. گاهی اوقات فرد می‌خواهد کاری اخلاقی انجام دهد و هم‌دردی تمنایی دقیقاً خلاف نیت و خوسته او دارد. این در حالی است که طلب سعادت فردی، یا پیروی از عرف محلی بسی بیشتر از حس اخلاقی باعث ایجاد تعارض اخلاقی در موقعیت‌های مختلف می‌شود. مثلاً گاهی آنچه سبب خوشبختی من است، دقیقاً همان چیزی است که دیگری را بدبخت می‌کند. تمامی این نظریات اصول اخلاقی را بر ساختمان ویژه طبیعت آدمی یا بر شرایط عارضی که در آن قرار گرفته‌اند، بنا می‌نهند. (۴:۴۴۳) و به همین دلیل نه تنها نمی‌توانند اصلی را فرابیش نهند که برای همه انسان‌ها و در همه مکان‌ها و زمان‌ها معتبر باشد، بلکه حتی عاجز از ارائه قانون اخلاقی معتبری برای همه موجودات عقلانی هستند.

نظریه‌های عقلانی یا «ابزکتیو»، نیز نظریه‌هایی میان‌تهی هستند که آنچه را که باید اثبات کنند، پیشاپیش مفروض می‌گیرند، چه نظریه کمال‌گرایی و چه نظریه‌های امر الاهی و نظام اخلاقی الاهیاتی را که متهم به ریاکاری (چرا که پیشاپیش فرض می‌گیرند که ما انسان‌ها می‌دانیم درست و غلط چیست) و رذیلانه بودن می‌کند. چرا که یگانه انگیزه عمل انسان‌ها جلب منفعت شخصی است. یعنی علاقه به پاداش و ترس از عذاب و مجازات. در این نظام شخص محورانه جایی برای دیگر انسان‌ها نیست. البته نقد شافتمبری بر اخلاق الاهیاتی مشابه است و اینکه سوداگرانه است نه بی‌غرضانه. به همین دلیل همان خودمحوری عقل‌گرایانه در جامه‌ای مبدل است. او در قیاس با فلسفه‌های اخلاق متاخر، اغلب نگاه مساعدتری به فلسفه رواقی و اپیکوری دارد. اما هر دو را نقد می‌کند که نتوانستند به نحو رضایت‌بخشی میان فضیلت و سعادت تمایز ایجاد کنند و از فهم این نکته عاجز ماندند که فضیلت فی‌نفسه سبب نمی‌شود که فرد به سعادت در هر معنای متعارفی دست پیدا کند و ماکسیم‌های فضیلت و ماکسیم‌های سعادت به لحاظ برترین اصل عملی شان کاملاً نامتجانس‌اند.

کانت در برابر این فلسفه‌های اخلاق باور دارد که اصل بنیادین اخلاق باید اصلی حقیقتاً کلی باشد؛ یعنی برای همه انسان ها - و در واقع برای همه موجودات عقلانی - در هر زمان و مکانی معتبر باشد. این امر تنها زمانی میسر است که انسان اصل بنیادین اخلاق را به نحو پیشین باز شناسد و نه به نحو حسی.

فلسفه اخلاق کانت دو وظیفه بر دوش دارد: یافتن اصل کلی اخلاق و نیز انگیزه‌ای برای اخلاقی زیستن. نظریه‌ای که نه تنها اخلاق را به طلب سعادت - مخصوصاً طلب سعادت فردی - فرو نمی‌کاهد، بلکه راه را باز می‌کند تا پروای حقیقی سعادت در درون چارچوب اخلاق مجال ظهور یابد.

فصل ۲: نمای کلی

در این بخش گایر، اهمّ مضامین فلسفه اخلاق کانت در کتاب *بنیادگذاری* را بیان می‌کند.

۱. خودآیینی و اخلاق

طرح کانت این است که خود عقل انسانی ما را به خودآیینی فرا می‌خواند و خودآیینی نیز مساوی و مساوق با اخلاق است. و خودآیینی را این‌گونه تعریف می‌کند. استقلال اراده آن خاصیتی است که بر اثر آن اراده (مستقل از هرگونه خاصیت موضوعات یا متعلقات اراده) قانون خویش است. (۴:۴۴۰)

هر چند کانت در بسیاری از صورت‌بندی‌هایش، از اصل بنیادین اخلاق از واژه خودآیینی استفاده نمی‌کند و همین امر مشکلاتی در فهم مقصودش ایجاد می‌کند. چون ما تمایل به انجام کارهایی داریم که مطابق اصل بنیادین اخلاق (امر مطلق) نیست، دست کم در برخی مواقع امر مطلق را به مثابه اجبار (constraint) یا امر در می‌یابیم.

سه صورت‌بندی از امر مطلق از بقیه مشهورتر است:

۱. تنها بر پایه آن ماکسیمی رفتار کن که در عین حال بخواهی (که آن ماکسیم) قانونی کلی باشد. (۴:۴۲۱)
۲. چنان رفتار کن تا بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری، همیشه به عنوان یک غایت به شمار آوری و نه هرگز تنها همچون وسیله‌ای. (۴:۴۲۹)
۳. همه ماکسیم‌ها باید به واسطه قوانینی که خود وضع می‌کنند با مملکت ممکن غایات و مملکت طبیعت هماهنگ شوند. (۴:۴۳۶)

هر تفسیری بر بنیادگذاری، از یک سو، باید تبیین کند معنای این ضابطه‌ها چیست، چگونه با یکدیگر مرتبطند و چه ربطی با تلقی‌های متعارف از الزام اخلاقی دارند. و از سوی دیگر، باید روشن سازد نسبت این ضابطه‌ها با مفهوم خودآیینی به مثابه غایت مطلق خود عقل انسانی چیست؟

گایر می‌گوید:

استدلال من در کتاب حاضر این است که منظور کانت از خودآیینی همان شرطی است که در آن، انسان‌ها هم به صورت فردی و هم به صورت جمعی می‌توانند آزادی انتخاب و آزادی عمل خود را در گسترده‌ترین صورت ممکن پاس داشته و پیش برند. به باور کانت خودآیینی بنیادی‌ترین ارزش انسان‌هاست. و پیروی از هنجارهایی که در قالب ضابطه‌های امر مطلق بیان می‌شود، در واقع یگانه طریق است که برای تحقق غایت خودآیینی در معنایی که گفته شد. با وجود این، رابطه میان ضابطه‌های امر مطلق با غایت آزادی فردی و جمعی انسانی اغلب در لابه‌لای سطور بنیادگذاری پنهان شده است. صورت کلی استدلال کانت در متون پیش از بنیادگذاری (که روشن‌تر در باب این ضابطه سخن گفته است) کم‌وبیش از این قرار است:

۱. آزادی انتخاب و عمل بنیادی‌ترین ارزش‌های ما هستند.

۲. هر انتخاب یا عمل فردی - اگر فقط خود آن را در نظر بگیریم - می‌تواند آزادانه باشد. اما فقط زمانی می‌توان افعال مختلف یا افراد متعدد را به آزادی متصف کرد که تحقق آزادی مطابق با قانون خودسازگاری (self-consistency) باشد یعنی مطابق با این قاعده که صرفاً فعلی مجاز است که ماکسیمش با دیگر افعال هم‌خوانی داشته باشد.

۳. خودسازگاری آزادی، منعکس‌کننده صورت اخلاقی فعل انسانی است. اما ماده فعل اخلاقی این است که فعل بتواند تمام آن دسته از خواهش‌های فرد و دیگران را که با این صورت هم‌خوانند، را محقق کنند.

برآوردن مجموع این خواهش‌ها مقوم‌ترین سعادت است که با عظیم‌ترین فضیلت سازگار است. هر کدام از این سه مدعا در بنیادگذاری به قالب سه ضابطه امر مطلق در می‌آیند.

گایر در این فصل با بررسی نوشته‌های اخلاقی کانت قبل از بنیادگذاری شواهدی به سود این تفسیر خود ارائه می‌کند. با این که کانت در نوشته‌های اولیه‌اش تبیینی روان‌شناختی و تجربی از مقدمه اول (خودآیینی) ارائه می‌کند، در بنیادگذاری مبتنای اخلاق بر دعاوی تجربی را مردود می‌شمرد.

کانت وظایف ما را صرفاً در مقابل خود و دیگران (و نه خدا) می‌داند و وظایف من در قبال خودم را بر مبنای آزادی قرار می‌دهد. اگر قدرت انتخاب همه موجودات اسیر رانه‌های حسی بود، جهانی خالی از ارزش داشتیم.

آزادی، ارزش درونی جهان و خیر اعلاست. اما اگر آزادی مقید نباشد، هولناک‌ترین چیزی است که می‌تواند وجود داشته باشد. اگر قواعد اِبْژکتیو، آزادی را محدود نکنند، پیامد آن وحشیانه‌ترین نابسامانی‌ها خواهد بود. این قید همان قانون است. چنان رفتار کن که قانون بر تمامی اعمال تو حاکم باشد. آزادی صرفاً تحت برخی شرایط خاص با خود سازگار است و در غیر این صورت در تضاد با خویش است.

مثال کانت، وظیفه فرد برای اجتناب از مستی است. چون مستی جزو شرایطی نیست که در آن آزادی با خودش هماهنگ باشد.

ارزش کامل آزادی تنها زمانی می‌تواند برای تک تک آدمیان محقق شود که افراد آزادی خود را به شیوه‌ای محقق کنند که با دیگر آزادی‌های خودشان سازگار باشد. مضاف بر این، این آزادی باید سازگار باشد با آزادی افراد دیگری که تحت الشعاع انتخاب‌ها و افعال فرد قرار می‌گیرد.

اگر بپذیریم که فقط موجودات عقلانی غایت فی‌نفسه هستند، باید گفت که این امر نمی‌تواند بدین دلیل باشد که آن‌ها عقل دارند، بلکه بدین دلیل است که آنان آزادی دارند.

عقل فقط شأن آزادی دارد، اما عقل علت غایت فی‌نفسه بودن انسان نیست، غایت فی‌نفسه یعنی فرد واجد چنان کرامتی باشد که هیچ چیز دیگری نتواند جای آن را بگیرد. آزادی و فقط آزادی ما را چنان می‌کند که غایت فی‌نفسه باشیم.

۲. خودآیینی و قواعد

چرا آزادی ارزشی نامشروط دارد؟ پرسشی که گایر پاسخ آن را به تعویق می‌اندازد.

کانت در یادداشتی اضافه می‌کند: ما برای محافظت از آزادی خودمان و دیگران نیازمند عمل مطابق با قواعد هستیم. زیرا در غیر این صورت تنها بدیل پیش‌اروی ما این است که رانه‌هایمان به ما امر و نهی کنند. رانه‌های فرد به سهولت می‌توانند با دیگر رانه‌های خودش و البته رانه‌های دیگران تعارض پیدا کنند. فقط زمانی از تحکم رانه‌های (خود و دیگران) رها می‌شویم که عقلمان قواعدی را برای افعال‌مان مهیا کند.

مقصود کانت از قواعدی که برای تمامی افعال ما و تمامی انسان‌ها معتبر هستند و از تمامی امیال متزاع چیست؟ مقصود او نادیده گرفتن امیال نیست چون اگر ما مطلقاً میلی نداشتیم، نیازی به عمل نداشتیم. افعال انسانی قرار است نیازهای انسانی را ارضا کنند، نیازهایی که از طریق آرزوها، رانه‌ها یا امیال اشکار می‌شوند. پس شاید بتوان گفت منظور حقیقی کانت این است که قاعده عمل انسان باید مبتنی بر دسته‌ای خاص از امیال باشد، امیالی که منجر به فعلی می‌شوند که با آزادی مستمر خود فرد و دیگر افراد سازگار باشند.

آزادی مستمر برای عمل بر اساس دیگر امیالی که آن‌ها هم با این شرط متناسب باشند. به عبارت دیگر، قاعده این است که باید صرفاً بر اساس امیالی عمل کنیم، که معطوف به غایاتی هستند که خود می‌توانند بخشی از ملکوت غایات باشند. یعنی بخشی از غایات موجودات عقلانی از آن حیث که غایت فی‌نفسه‌اند و نیز غایات خاصی که هر یک از آن‌ها می‌توانند برای خویش وضع کنند.

اقتضای اخلاقی بودن این نیست که فرد از تمامی آرزوهای خویش دست بکشد بلکه این است که فرد در پی بر آوردن آن دسته از آرزوهایی باشد که با پیشینه تحقق آزادی درون فردی و میان فردی سازگار باشد.

۳. ارزش خودآینی

چرا پیشینه‌سازی آزادی خودمان و دیگران حقیقتاً ارزش بنیادین است که باید با پیروی از قوانین اخلاقی آن را پرورانیم؟ همان طور که در مابعدالطبیعه (ممکن است فکر کنیم که) باید چیزی باشد که علت خود باشد تا از تسلسل بی‌نهایت علل جلوگیری کنیم، در اخلاق نیز باید ارزشی نامشروط وجود داشته باشد تا با تسلسلی بی‌نهایت از ارزش‌ها مواجه نشویم. امکان ندارد همه چیز صرفاً شأنی ابزاری داشته باشد. اما دو مشکل در مورد این استدلال وجود دارد: اول، کانت در نقد عقل محض به صورت مبسوط استدلال می‌کند این گرایش که چیزی نامشروط را در ابتدای هر زنجیره‌ای فرض کنیم، هیچ‌گاه نمی‌تواند مورد تصدیق تجربه‌مان قرار گیرد. بلکه ایده‌ئالی تنظیمی برای هدایت پژوهش‌های پیشروی ماست. دوم: ارزش نامشروط آزادی انسانی می‌تواند حد یقینی باشد بر تسلسل بی‌نهایت ارزش‌های منحصرأ مشروط. زیرا واقعیت بنیادین این است که آزادی انسانی غایت فی‌نفسه است. اما این واقعیت نیازمند تبیین بیشتری است.

فصل ۳: مطالعه متن: مقدمه

۱. ناب بودن فلسفه اخلاق

کانت مقدمه‌اش را با تفکیک منطق در مابعدالطبیعه آغاز می‌کند و مابعدالطبیعه را نیز به دو شاخه مابعدالطبیعه طبیعت و مابعدالطبیعه اخلاق تقسیم می‌کند. منطق فقط با صورت فهم و صورت خود عقل سروکار دارد. اما مابعدالطبیعه صورتی از دانش مادی است و از امور و موضوعات معین و قوانین فرمانروای بر آن‌ها بحث می‌کند.

موضوع فیزیک ابژه‌های طبیعی و قوانین آن و موضوع اخلاق افعال آزادانه و قوانین آن.

فیزیک و اخلاق هم بخش عقلی دارند و هم بخش تجربی. بخش عقلی که آموزه‌هایش را فقط از اصول پیشین بگیرد، می‌توان فلسفه ناب نامید. بخش عقلی اخلاق که فقط با اصول صرفاً عقلانی اخلاق مرتبط است (اخلاق بالمعنی الاخص)

و بخش دیگری که با کاربرد اصول اخلاقی در شرایط واقعی وجود انسانی مرتبط است و انسان شناسی عملی خوانده می‌شود.

بنیادگذاری در بخش عقلی اخلاق اثر بعدی کانت درباره انسان‌شناسی عملی، مابعدالطبیعه اخلاق درباره اطلاق این اصول عقلانی بر برخی واقعیت‌های تجربی درباره شرایط انسانی استنتاج می‌شود.

کانت هرچه در متن پیش می‌رود، درمی‌یابیم که دو واژه *ethics* و *moral* را به یک واژه *morals* برای توصیف وجه کاملاً عقلانی نظریه هنجار رفتاری به کار گرفته می‌شود و در دو اثر بعدی‌اش واژه *ethics* معنایی کاملاً منحصر به فرد دارد: بخشی از تکالیف ما که نمی‌توان آن‌ها را از طریق قوه قهری یعنی با ابزار سیستم حقوقی و کیفری عملی کرد.

جدا کردن قلمرو آموزه اخلاق از آموزه طبیعت - به جای پنداشتن اخلاق به عنوان بخشی از طبیعت - مستلزم این نکته است که اصول اخلاقی و امکان رفتار مطابق آن‌ها را نمی‌توان به نحوی طبیعت‌گرایانه حل و فصل کرد. اصول اخلاقی باید منشأیی در قوای انسانی داشته باشند که نتوان بر حسب هیچ قانون طبیعی‌ای آن‌ها را تبیین کرد و امکان رفتار مطابق با اصول اخلاقی باید بر اساس این فرض باشد، که اراده انسان از سیطره قوانین طبیعت آزاد است.

کانت با توسل به تقابل میان فیزیک و اخلاق آشکارا قصد دارد رویکردش را به فلسفه اخلاق متمایز کند از مکتب اسکاتلندی (مانند هاجسون و هیوم) یا روحیه مبتنی بر همدلی در میان فیلسوف‌های فرانسوی (دنی دیدرو) که در پی تبیین طبیعت‌گرایانه (یا به زبان امروزی‌تر تبیین‌طورگرایانه) از کیفیات و حساسیت‌های اخلاقی انسانی بودند.

البته بار سنگینی استدلالی بر دوش دارد: اولاً البته تبیینی معقول در این باره ارائه دهد که چگونه ممکن است اصول اخلاقی و رفتار اخلاقی منشأیی ناطبیبی داشته باشد و چگونه ما از آن آگاه باشیم و ثانیاً تبیین کند چگونه این مولفه‌های ناطبیبی در طبیعت با جنبه‌ای طبیعت‌انگارانه مرتبط است، جنبه‌ای که می‌توان آنرا بر حسب قوانین طبیعی، روان‌شناسی و فیزیولوژی انسانی تبیین کرد.

چه چیزی کانت را به چنان اطمینانی می‌رساند که قانونی اخلاقی و پیشینی وجود دارد؟

هرکسی می‌داند که اصول اخلاقی کلی و ضروری‌ای وجود دارد و وظیفه فلسفه اخلاق این نیست که ثابت کند چنین دانشی وجود دارد، بلکه صرفاً این است که قانون اخلاقی بنیادین را شناسایی کند و امکان شناخت ما را تبیین کند.

۲. عقلانیت اخلاق

در نظام کانت قوای شناخت بشری به دو دسته فرودست و فرادست تقسیم می‌شود. قوه فرادست به نوبه خود دارای سه بخش فاهمه، عقل و حکم است. کارکردهای قوه عقل گوناگون است. کارکرد منطقی که استنتاج است و کارکرد دیگر،

توانایی صورت بخشیدن به «ایده‌های استعلایی» امر نامشروط است، مانند خدا به منزله علت نامعلول، نفس به منزله موضوع تمامی تجربیات، یا آزادی به منزله توانایی آغاز کردن افعال و سلسله رخدادها بدون وابسته بودن به علتی مقدم. از نظر کانت قانون اخلاقی باید ناشی از عقل باشد، زیرا قانون اخلاقی برای محافظت کامل از آزادی انسانی ضروری است و نیز ضروری است برای اینکه مقاصد و اهداف جزئی انسانی در کلی ادغام شوند که تا آنجا که ممکن است همه امور را شامل شود. اصرار کانت بر اعتبار قانون بر مبنای عقل نه به معنای این است که وجود بالفعل دیگر موجودات عقلانی غیر از انسان (مثلاً خدا یا فرشتگان) را بر ذمه نمی‌گیرد. دوم اینکه اصرار کانت بر این مطلب است که استنتاج قانون اخلاق باید از هر امر تجربی «پالوده» شود.

۳. نیاز به فلسفه اخلاق

تا زمانی که ما راهنما و معیار واپسین برای سنجش اخلاق نداشته باشیم، اخلاق خود ما، پذیرای همه گونه تباهی خواهد بود. زیرا برای آنکه کاری از دیدگاه اخلاقی خوب باشد، کافی نیست که با قانون اخلاقی مطابقت کند، بلکه باید از برای قانون نیز باشد. کانت اظهار می‌کند موضوع رساله حاضر چیزی نیست جز جستن و باز نمودن اصل غایی اخلاق.

۴. روش فلسفه اخلاق

کانت در انتهای فصل مقدمه دو نکته درباره روش بیان می‌کند:

۱. برای بنیادگذاری مابعدالطبیعه اخلاق هیچ مبنای دیگری غیر از نقد عقل عملی محض نداریم.
۲. به شیوه‌ای تحلیلی از معرفت عام به تعیین اصل غایی آن رسیده‌ام. و سپس به شیوه‌ای ترکیبی از بررسی این اصل و ریشه‌های آن دوباره به معرفت عامی بازگشته‌ام که مصداق آن اصل بوده است. اقتضای این روش آن است که بنیادگذاری از سه بخش تشکیل شود:

بخش نخست: گذار از معرفت عقلی معمولی اخلاق به معرفت فلسفی اخلاق.

بخش دوم: گذار از فلسفه مردم‌پسند اخلاق به مابعدالطبیعه اخلاق.

بخش سوم: گام بازپسین از مابعدالطبیعه اخلاق به نقد عقل ناب عملی.

گایر تقابل تحلیلی - ترکیبی را در اینجا متفاوت از حکم تحلیلی و حکم ترکیبی که در نقد عقل محض از آن سخن رفته است. در اینجا تمایزی شبیه تمایز سستی تر میان روش استدلالی قهقرایی و پیشرفتی بهره می‌برد. روش تحلیلی یا روش قهقرایی را روشی می‌دانند که از تحقق امری واقعی مفروضات یا شرایط امکان آن واقعیت را به نحو بازگشتی استنتاج می‌کند. در مقابل روش ترکیبی یا پیشرفتی، روشی است که از مقدمه‌ای به سوی نتایج و پیامدهای آن به پیش می‌رود.

بخش نخست بنیادگذاری با حرکت بازگشتی از برخی ایده‌های عام درباره اراده خوب و وظیفه صورت‌بندی‌های فلسفی از امر مطلق را پیش می‌کشد. بدین معنا می‌توان این بخش را تحلیلی دانست. زیرا این بخش از برخی باورها و اعمال عام، اصولی را استنتاج می‌کند که مبنای این باورها و اعمال است. در بخش دوم بنیادگذاری، کانت از تکالیفی که عموم مردم آن‌ها را باز می‌شناسند، مثال‌هایی را ارائه می‌کند و نشان می‌دهد که این مصادیق را می‌توان از امر مطلق استنتاج کرد. چون اینجا از اصل به پیامدهای آن حرکت کردیم، می‌توان آن را بخش ترکیبی کتاب دانست.

فصل ۴: مطالعه متن: بخش اول؛ از اراده خوب تا ضابطه قانون کلی

۱. مقدمه

گایر در اینجا تفسیر کانت از ایده‌های عقل متعارف را بررسی می‌کند. تا ببینیم علی‌الادعا، این ایده‌ها به تصویری از اصل بنیادین اخلاق منجر می‌شود یا نه؟ سپس به این پرسش می‌پردازد که آیا استنتاج کانت در بخش اول بنیادگذاری با استدلال او پیش از نوشتن بنیادگذاری ارتباطی دارد و یا نه؟ و اگر پاسخ مثبت است، چگونه؟

۲. اراده خوب

کانت با این گزاره مشهور این بخش را آغاز می‌کند: «هیچ چیز را در جهان و حتی بیرون از جهان نمی‌توان در اندیشه آورد که بی‌قید و شرط خوب دانسته شود مگر نیت یا اراده خوب» (۴:۳۹۳). این گزاره قرار است بیانگر عقل متعارف باشد.

کانت مدعی است توانایی‌های ذهن مانند فهم و ذوق و حکم «اوصاف خوی و خلق»، مانند «دلیری و همت و پشتکاری» بی‌شک در اغلب موارد خوب هستند. اما شخصیت و اراده‌ای که می‌خواهد از آن‌ها بهره ببرد، خوب نباشد ممکن است در بسیاری از موارد «بی‌اندازه زیان‌بار و بد» باشند.

او ادعا می‌کند که «مواهب بخت»، مانند «نیرو، ثروت، احترام و حتی تندرستی و شادمانی و خرسندی تام از حال خود که سعادت نام دارد» نیز اغلب خوب هستند. اما اگر اراده خیر حاکم بر آن‌ها نباشند، ممکن است، به غرور (و بی‌شک پیامدهای بد آن) منجر شوند. آن‌ها ارزش ذاتی نامشروط ندارند، بلکه ارزش آن‌ها صرفاً به حکم اراده‌ای که موجب آن شده است، خوب دانسته می‌شود. البته کانت هنوز دلیلی ایجابی به سود این نظریه ارائه نکرده است که چرا ما باید اراده خوب را واجد ارزش نامشروط بدانیم. این معضل به نظر گایر یکی از معضلات اصلی در کل بنیادگذاری است. (ص ۷۷)

کانت با این نظر در مورد بی‌روسی بودن مواهب بخت و حتی حکمت و دلیری در مقابل همه فلاسفه اخلاق باستان می‌ایستد. البته نکته مشترک او با فلاسفه‌های اخلاق آن است که ملاک قضاوت درباره افعال و شخصیت دیگران، نیت آنان است و نه عمل بالفعلشان. حتی فایده‌گرایان می‌توانند بپذیرند که افراد تا بدان‌جا از نظر اخلاقی انسان‌های خوبی هستند که قصدشان خالصانه این باشد که بیشترین خوبی را برای بیشترین تعداد افراد ایجاد کنند و با تمام توان بکوشند تا چنین کنند. شاید اعمال این افراد به دلایلی که خارج از کنترلشان است به نتیجه مطلوب نرسد. با این حال باز هم می‌توان از منظر فایده‌گرایانه عمل آن‌ها را مطابق با اراده خوب دانست.

اراده خوب نه به دلیل نتیجه یا آثار خود یا شایستگی‌اش برای رسیدن به غایتی مطلوب بلکه صرفاً به حکم اراده‌ای که موجب آن شده است، خوب دانسته می‌شود.

کانت با آنکه در چند گام علیه فایده‌گرایان استدلال می‌کند، این استدلال او دو اشکال دارد و باز هم کانت نیاز به برهانی ایجابی و محصل دارد تا ثابت کند که می‌توان اراده‌ای داشت که به نحو نامشروط و فارغ از هر نتیجه‌ای که بدان منتهی می‌شود، خوب باشد. و فرا آوردن چنین اراده‌ای مقصد ممکن اخلاق است.

۳. عمل از برای وظیفه

در مرحله بعد استدلال این ادعا طرح می‌شود که تلقی عام از خوبی را می‌توان از طریق بررسی تلقی عام از وظیفه بسط و تفصیل داد. پس مفهوم وظیفه، مفهوم اراده خوب را در بردارد.

تمایز فعلی که از نظر اخلاقی ارزشمند است، با فعلی که صرفاً از سر تمایلات صورت می‌پذیرد، هر چند خود آن تمایل با اقتضائات اخلاق در تعارض مستقیم نباشد، نقشی بلافصل در مسیر استدلال کانت دارد.

کانت تحلیلش درباره این تلقی از وظیفه را در زنجیره سه گزاره طرح می‌کند:

۱. هر فعلی اظهار و نمایانگر اراده خوب است و فقط تا بدان‌جا واجد ارزش اخلاقی است که از برای وظیفه انجام گرفته باشد. یعنی وظیفه داعی آن باشد. افعالی که صرفاً مطابقت ظاهری با اقتضائات اخلاق داشته باشند، اخلاقاً ارزشمند محسوب نمی‌شوند.

۲. ارزش اخلاقی عملی که از روی وظیفه انجام گرفته باشد، نه در مقصودی (نهفته است) که به آن باید رسید، بلکه در ماکسیممی است که آن را معین می‌کند. و از این‌رو نه به تحقق هدف آن عمل، بلکه فقط به اصل اراده (خواستی) است که عمل به موجب آن صورت گرفته است.

۳. نتیجه دو قضیه: وظیفه ضرورت عمل کردن از سر احترام به قانون است. (۴: ۴۰۰)

مقصود کانت از گونه‌ای از قانون چیست؟

هیچ‌گاه نباید جز این رفتار کنم تا که همچنین بتوانم اراده کنم که ماکسیم به قانون عام بدل شود.

ماکسیم همان اصل فردی است که فرد بر مبنای آن عمل می‌کند.

بخش عمده‌ای از تلاش کانت دفاع از گزاره اول است.

کانت همواره بیان می‌دارد که همواره باید از اعمالی حمایت کنیم که مطابقت ظاهری با وظیفه دارند، اما فقط آن گروه از افعال اخلاقی ارزشمند و نشان‌های بر اراده مطلقاً خوب هستند که از برای تحقق مطالبات اخلاق انجام گرفته باشند. صرفاً همین دسته از افعال را می‌توان افعال مطلقاً خوب دانست. در همین جا کانت آزمایش ذهنی را پیش را می‌کشد که فردی را تصور کنید که واجد این تمایل طبیعی است که کارهایش را مطابق با اقتضات وظیفه انجام می‌دهد. سپس تصور کنید که این فرد به دلایلی این میلش را از دست بدهد اما همچنان به همان نحو سابق عمل کند، زیرا معتقد است که وظیفه‌اش اقتضای چنین رفتاری را دارد. تنها در حالت دوم است که می‌توان گفت آن فرد اراده‌ای مطلقاً خوب دارد.

گایر توضیح می‌دهد که مثال کانت را آزمایش ذهنی خواندیم و این نکته بسیار مهم است، چون کانت در بخش دوم بنیادگذاری مصرانه تاکید می‌ورزد که درست نیست نظریه‌های اخلاقی را بر بنیاد مثال‌های واقعی از رفتار انسانی ثابت کنیم. زیرا در زندگی واقعی انسانی همواره امکان دارد که انگیزه‌های ناشی از منفعت شخصی در اعمال فرد مستتر باشد. اما در آزمایش ذهنی، فرد فقط واجد انگیزه است که به او نسبت می‌دهیم و پاسخ ما تحت تاثیر انگیزه خوددوستی مان قرار نمی‌گیرد.

مثال‌های بعدی کانت درباره افعالی است که هم می‌توان آن‌ها را از روی میل بی‌واسطه انجام داد و هم از برای وظیفه و افعال در حالت دوم ارزش اخلاقی دارند. (این چهار مثال بیان بدوی کانت درباره چهار گروه از وظایف هستند که با توسل بر آن‌ها امر مطلق را صورت بندی می‌کند)

مثال اول فروشنده دوراندیش است که حتی به بی‌تجربه‌ترین مشتریانش نیز گرانفروشی نمی‌کند. او از سر وظیفه‌شناسی یا میلی بی‌واسطه (یعنی علاقه به مشتریانش نمی‌کند) بلکه از این جهت که اعتقاد دارد صداقت، به معنی حقیقی کلمه بهترین سیاست است و می‌داند که شهرت به ارزان‌فروشی، سبب می‌شود مشتریان بیشتری داشته باشد و ثروتمندتر شود. یگانه انگیزه فروشنده افزایش منفعت شخصی‌اش است. هیچ‌کس سیاست این فروشنده را غلط نمی‌داند، چون به هر روی به کسی آسیب نرسانده، اما از سوی مقابل نیز هیچ‌کس کار او را از نظر اخلاقی شایسته و نشانه اراده خوب نمی‌داند.

مثال دوم پرهیز از خودکشی است، یا دست کم خودکشی از روی خوددوستی. اجتناب می‌تواند بر مبنای حب ذات یا از باب وظیفه باشد (وقتی میلی به خودکشی داریم، و از زندگی لذت نمی‌بریم) فقط در صورت دوم اخلاقی است.

مثال سوم نیکوکاری در حق دیگران در عین نبود میل به همدردی و مثال بعدی دستیابی به سعادت خود (این سعادت فردی یعنی مجموعه میل‌های تا بدان‌جا که ممکن است بیشینه سازیم). آدمی باید سعادت خود را نه از برای میل بلکه از برای وظیفه بجوید. البته گایر معتقد است که تلقی سعادت به مثابه وظیفه به ما کمک نمی‌کند که تصمیم بگیریم از میان دو میل متعارض که هر کدام برای سعادتمان ضروری است، کدام یک را برگزینیم. برای اینکه تعارضاتی از این دست را حل کنیم، باید مفهوم سعادت را معین کنیم و تلقی کانت کمک نمی‌کند تا به مفهوم متعینی از سعادت برسیم. کانت باید برای حل این مشکل به مسئله‌ای پردازد که در میان فلاسفه باستان به مفصل آکراسیا (ضعف اراده) مشهور بود.

پیش‌فرض کانت این است که فقط دو راه برای تعیین اراده وجود دارد: یکی از طریق غایات، آن هم غایاتی که توسط صرف میل پدید آمده‌اند و صرفاً ارزش مشروط دارند و دیگری تعیین از طریق قانون صوری ناب که بر اساس آن فقط باید بر حسب اصول تعمیم‌پذیر (generalizable) عمل کنیم. در نظر گایر اگر استدلال کانت مبتنی بر این پیش‌فرض باشد، احتمال وجود داشتن غایت ضروری مغفول واقع شده است. یعنی غایتی که چیزی غیر از امیال صرف و امکانی ما را بدان فراخوانده باشد.

گایر معتقد است استدلال کانت در بخش دوم بنیادگذاری بدون این پیش‌فرض هم می‌تواند منتج به قانون الزام‌آور اخلاق شود. زیرا باید صرفاً بر اساس آن دسته از اصول کلیت‌پذیر عمل کنیم که بنیادشان ارزش نامشروط غایت فی‌نفسه است. گزاره سوم به نظر کانت نتیجه ترکیب دو گزاره قبلی است. کانت می‌گوید: من ممکن است به چیزی به عنوان نتیجه و اثر عمل مورد نظرم میل داشته باشم ولی نمی‌توانم به آن احترام بگذارم. درست بدین دلیل که آن چیز نتیجه و اثر عمل من است. گاه ممکن است حتی آن را دوست داشته باشم.

مقدمه هنجاری که کانت برای آن برهانی نمی‌آورد و چه بسا برهان‌ناپذیر باشد این است که فقط فعل ناب اراده، شایسته احترام اخلاقی است. کانت در استدلالش این مقدمه هنجاری را با دو دعوی دیگر در هم می‌آمیزد. یکی اینکه نمی‌توان برانگیخته شدن بواسطه میل را فعل خالص اراده دانست و دیگری اینکه یگانه بدیل برانگیخته شدن به واسطه میل این است که ما بر اساس قانون صوری ناب عمل کنیم.

از نظر کانت میل مطلقاً محصول اراده نیست. و از همین روی نمی‌توان آن را متعلق درخور ارزش‌گذاری اخلاقی دانست.

کانت در تقابل ریاضت‌طلبان و پیوریتن‌ها، معتقد است انگیزه‌ها یا امیال طبیعی نیروهایی در جهت خیر هستند مگر اینکه آن‌ها را به نحو نادرستی به کار گیریم. اما در کتاب «دین در درون مرزهای عقل صرف»، چنین احتجاج می‌کند که خوب یا بد بودن افراد همواره مبتنی بر انتخاب آن‌هاست.

به نظر گایر معنای گفته کانت این است که بدیل حقیقی انتخاب برای عمل بر اساس قانون اخلاق این نیست که فرد به واسطه امیالش برانگیخته شود. بلکه دقیق‌تر این است که بگوییم فرد انتخاب کرده است تا امیالش حاکم بر رفتارش باشند. کانت با مثالی در گام نهایی استدلالش در بخش نخست از این مدعا دفاع می‌کند که در حقیقت عقل مشترک آدمیان در «داوری‌های عملی خویش» همواره این اصل را به کار می‌بندد که فقط بر اساس اصولی عمل کن که می‌توانی اراده کنی که به قانونی عام بدل شود (۴:۴۰۲)

«آیا هنگامی که دچار مشکلی باشم، می‌توانم وعده‌ای بدهم که نیت بر آوردنش را نداشته باشم؟»

پرسش نخست این است که آیا شرط دوراندیشی آن است که وعده دروغین بدهم؟ و پرسش دوم این است که آیا وعده دروغین دادن مطابق با وظیفه است یا نه؟ پرسش اول گاه پاسخ مثبت و گاه پاسخ منفی دارد. اما پاسخ پرسش دوم همیشه منفی است. یعنی هر فردی با ملاحظه وظیفه‌اش درباره انجام کاری خاص، از خود می‌پرسد اگر بقیه آن کار را انجام دهند، آیا من نیز می‌توانم با موفقیت آن کار را به انجام برسانم یا نه؟

اگر تمامی آدمیان وعده دروغ بدهند، هیچ فردی نمی‌تواند با توسل به وعده دروغ خود را از شر مشکلش رهایی بخشد. زیرا اگر همه بدانند که هیچ‌کس قرار نیست به وعده خود وفا کند، هیچ آدم عاقلی وعده دیگری را قبول نخواهد کرد. در چنین شرایطی جمله «من وعده می‌دهم که...» حرف مفت است. و اصل عمل وعده دادن منتفی خواهد شد.

نکته مهم این است که این امر انگاره‌ای تجربی نیست، بلکه عمل من واقعاً به چنین نتیجه‌ای منتهی می‌شود یا نه، به عوامل متعددی بستگی دارد. مثلاً آیا دیگران می‌توانند نیت مرا بخوانند؟ آیا رفتار فریبکارانه من سبب می‌شود تا دیگران به فکر معامله به مثل بیفتند؟ این‌ها تمام عوامل امکانی و محتمل هستند.

آیا الگویی که کانت از استدلال‌ورزی اخلاقی توصیف می‌کند همان الگویی است که مردم عادی - که چه بسا اسمی از بنیادگذاری به گوششان نخورده و نمی‌توانند این اصل را به‌سان کانت صورت‌بندی کنند - در عمل به کار می‌گیرند یا نه؟

۴. ملاحظات انتقادی بخش اول بنیادگذاری

گایر در این بخش چند نقد بر این بخش از نظریات کانت می‌آورد:

بسیاری معتقدند این ایده کانت که ارزش اخلاقی والا از فاعلی سرچشمه می‌گیرد که فقط بر اساس حس وظیفه عمل می‌کند و نه از سر احساسات هم‌دردانه، تصویری سرد و بی‌رحمانه از فضیلت انسانی ترسیم می‌کند.

فردریش شیلر می‌گوید:

«یاری کردن دوستانم مایه دل‌خوشی من است اما دریغ و افسوس که از این کار لذت می‌برم. هم از این‌روست که تیغ شک دلم را می‌خلد: نکند من فرد با فضیلتی نیستم؟ بی‌تردید تنها طریق کسب فضیلت این است که لذت‌ها را به یک‌باره خوار بشمرم. اما آن زمان که انجام وظیفه مرا غرق سرخوشی می‌کند، با بیزاری از خودم چه کنم؟»

شبهه این انتقاد را مایکل استوکر وارد می‌کند و فردی را مثال می‌زند که از سر دوستی به عیادت دوست بیمارش می‌رود و نه از سر احساس وظیفه، احساسی که سبب می‌شود عیادت از دوستش برای او هیچ ثمر اخلاقی نداشته باشد. یا برنارد ویلیامز مدعی می‌شود، مردی که میان همسرش و غریبه‌ای بد اقبال - که هر دو در حال غرق شدن هستند جان همسرش را نه از سر عشق که از برای وظیفه نجات می‌دهد کاری انجام داده است که یک لحظه فکر کردن درباره آن هم زیاد است. یا سرباز یا عضو حزبی را در نظر بگیرید که دست به جنایاتی شنیع می‌زند از آن‌رو که اعتقاد دارد وظیفه‌اش پیروی از فرمان‌های مافوق است. بر اساس نظر منتقدان این فرد را باید نمونه حقیقی انسانی دانست که مطابق برداشت کانت از سر احترام به وظیفه عمل می‌کند. (نمونه واقعی این فرد را هانا آرنت در آیشمن در اورشلیم گزارش می‌دهد که رفتار خود را به نظریه کانت منتسب می‌کند)

گایر همه این انتقادات را به دلیل واحدی نادرست می‌داند و معتقد است منتقدان مقصود اصلی کانت را از مثال‌هایش در نیافته‌اند. مثال کانت صرفاً طرح آزمایش فکری است. او می‌کوشد به ما کمک کند تا تصور درستی از اصل بنیادین اخلاق پیدا کنیم. او درصدد این نیست که تصویری تام و تمام از فضیلت انسانی ترسیم کند. مقصود او این نیست که بگوید عمل خطایی که از سر احترام به وظیفه انجام گرفته است، ارزش اخلاقی دارد. بلکه آنچه او در سر دارد این است که فقط و فقط، عملی را می‌توان واجد ارزش اخلاقی دانست که در غیاب تمامی امیال از سر احترام به وظیفه انجام گرفته باشد. کانت بر آن است که احترام به وظیفه نوعاً با حس اخلاقی علمی همراه است که چه بسا بتوان آن را اشتیاق به فضیلت نامید.

گایر در ادامه نقد باربارا هرمن در مقاله «در باب ارزش عملی که با انگیزه ایفای وظیفه انجام گرفته است»، بر شارح دیگر کانت ریچارد هسن می‌آورد. هسن معتقد است مثال‌های کانت را در بنیادگذاری باید در قالب مدل «مستند بر نزاع» بفهمیم. در این مدل انسان فضیلت‌مند شایسته تحسین است، زیرا او باید در شرایطی به وظیفه‌اش عمل کند که یا هیچ میلی به عمل ندارد یا امیالش در تقابل با وظیفه‌اش قرار دارند. اما کانت بعدها مدل «سنجش صلاحیت» را درباره ارزش‌گذاری

اخلاقی مطرح می‌کند. بر اساس این مدل مادامی می‌توان انسانی را با فضیلت دانست که اگر میلی به انجام عمل اخلاقاً درست نداشته باشد، خود را ملزم به انجام وظیفه‌اش بداند و این الزام به عمل اخلاقی منجر شود. اما اگر امیال فرد او را بر آن دارند تا کار اخلاقاً درست را انجام دهد، دیگر ضرورتی ندارد که او آن کار را از برای وظیفه انجام دهد.

به نظر هرمن، اقتضای نظریه کانت فقط و فقط این است: اصل بنیادین فاعل اخلاقی صرفاً این نیست که بر اساس امیالش عمل نکند؛ در این میان قوی و ضعیف بودن امیال و سودمند بودن یا نبودنشان از منظر اخلاقی اهمیتی ندارد.

اصل بنیادین فاعل فعل اخلاقی فقط باید عمل برحسب مقتضیات وظیفه‌اش باشد. به نظر هرمن اصلی عام یا درجه دوم وجود دارد که بر اعمال منبعث از امیال حاکم است. همواره وظیفه‌ات را انجام بده. گایر معتقد است نظر هرمن نمی‌تواند تصویری جامع از اندیشه کانت درباره رابطه میان وظیفه و احساس ارائه دهد.

در بنیادگذاری/عموماً کانت از واژه احترام (Achtung) استفاده می‌کند تا به انتخابی اشاره کند که بر اساس آن انسان قانون اخلاق را ماکسیم بنیادین عملش قرار می‌دهد. قانون اخلاق در معنایی عقلانی یا انتزاعی موجد احساس احترام است. حالتی عاطفی که ما از آن آگاه هستیم، و عموماً ملازم با احترام عقلانی یا انتزاعی به قانون اخلاق است و در واقع بخشی از مکانیسمی است که از طریق آن بر دیگر محرک‌هایمان اثر می‌گذارد.

کانت میان موجود «صرفاً عقلانی» با حیوانی که موهبت عقل به او عطا شده است، تمایز می‌نهد. و از این جهت ما را حیواناتی می‌داند که حیات عاطفی نیز داریم.

کانت می‌نویسد (آموزه فضیلت) ما وظیفه غیرمستقیم داریم تا احساسات غم‌خوارانه و طبیعی (استتیک) خود را پرورش دهیم و آن‌ها را مطابق با اصول اخلاقی و نیز مطابق با احساسات نشأت گرفته از این اصول به عنوان یکی از بی‌شمار ابزارها برای هم‌دردی به کار گیریم، برای مثال:

«وظیفه ما این است که از مکان‌هایی دوری نگزینیم که افراد فقیری در آن‌ها زندگی می‌کنند که از ضروری‌ترین مایحتاج زندگی هم محروم‌اند. ما نباید از اتاق بیمار یا زندان فرد بدهکار بگریزیم تا احساسات دردناک مبتنی بر هم‌دردی را از میان ببریم».

کانت مدعی است این احساسات وسایطی هستند که طبیعت در ما به ودیعت نهاده است تا وظایفمان را به انجام برسانیم و نه اینکه ما از طریق عمل کردن بر مبنای چنین احساساتی که خودشان بر مبنای الزام عام ما به اخلاق حفظ شده و پرورش یافته‌اند، وظیفه‌مان را ایفا کنیم.

اخلاقی که بنیادش صرف امیال باشد، پایه‌هایی سست و لرزان دارد. آزادی یک عمل خودش منشأ بنیادین ارزش اخلاقی عمل است نه فقط شرط لازم اخلاقی دانستن یک فعل یا فاعل که شرط کافی چنین ارزشی است.

فصل ۵: مطالعه متن: بخش دوم؛ صورت‌بندی امر مطلق

۱. مقدمه

کانت در بخش اول بنیادگذاری، امر مطلق را از برداشت‌های متعارف از خوبی و وظیفه استنتاج می‌کند. مقصود او در بخش دوم این است که امر مطلق را از مقدمات فلسفی معتبر و درست استنتاج کند. آن هم به گونه‌ای که بتواند جانشین «فلسفه اخلاق مردم‌پسند» شود و در عین حال با «معرفت عقلانی مشترک از اخلاق» که در بخش نخست از آن سخن رفت سازگار باشد. در این بخش مابعدالطبیعه اخلاق به معنای متفاوت با پیشگفتار به کار می‌رود (که به معنای بخش محض فلسفه اخلاق بود) اما در اینجا منظور کانت تحلیل جامع امر مطلق است یعنی ارائه صورت‌بندی‌های چندگانه امر مطلق و استنتاج آن‌ها از مفاهیم محوری فلسفی. البته برهان کانت برای اثبات اینکه انسان می‌تواند و در واقع باید بر حسب امر مطلق عمل کند، به بخش سوم موقوف می‌شود.

استدلال محوری بخش دوم تلاشی است برای استخراج ضابطه‌های امر مطلق از خصیصه‌های اصلی مفهوم عامل عقلانی. رئوس کلی استدلال کانت چنین است: برخلاف دیگر ابژه‌ها که فعلشان مطابق قوانین طبیعت است، اما هیچ آگاهی از این قوانین ندارند. عمل عامل عقلانی مطابق و در حقیقت نشئت گرفته از آگاهی‌اش از قوانین کردارش است. برخی قوانین حاکم بر کردار صرفاً وسیله‌ای هستند برای رسیدن به غایاتی خاص. نیروی این قوانین برای فاعل‌های مختلف متفاوت است. کانت این قوانین را اوامر مشروط می‌داند. زیرا نیروی این اوامر بسته به این شرط است که آیا عامل غایتی دارد که با این اوامر متناسب و مرتبط باشد یا نه.

در مقابل قوانین دیگری وجود دارد که می‌توان ضرورت و کلیت آن‌ها را تشخیص داد یا می‌توان آن‌ها را به صورتی مطلق بر رفتار انسان اطلاق کرد و این‌ها همان اوامر مطلق هستند. پس اگر عامل عقلانی در پی عمل بر اساس قانونی است که اعتبار کلی و ضروری دارد باید بر اساس ماکسیمی کلیت‌پذیر عمل کند و این اصل حاکم بر رفتارش باشد.

غایتی که عامل تماماً عقلانی در ذهن دارد نباید غایتی و رای خودش داشته باشد و به تعبیر دیگر باید نامشروط باشد. تنها گزینه‌ای که می‌تواند شرایط غایت فی‌نفسه را برآورده سازد همان موجود عاقل یا به تعبیر آشناتر برای ما «انسانیت» است. ارزش نامشروط این غایت، بنیاد هر نوع امر مطلق است. کانت انسانیت را با توانایی انسان برای وضع آزادانه غایات برای

خویش مساوق می‌داند. این توانستن را زمانی می‌توان حفظ کرد که انسان این اصل را بپذیرد که فقط بر اساس ماکسیمی عمل کند که همه بتوانند آزادانه آن را تصدیق کنند.

کانت برای اشاره به شرایطی که فقط بر اساس قوانینی عمل می‌کند که خود آزادانه آن‌ها را وضع کرده است واژه‌ای را از نظریه سیاسی باستان وام می‌گیرد «خودآیینی». عامل‌هایی که خودآیین هستند، افراد «مملکت‌گایات» هستند. خودآیینی شرطی است که عامل عقلانی بر حسب آن برای خویش قانون وضع می‌کند و از همین جهت اعضای اجتماع عامل‌های خودآیین را می‌توان به منزله قانون‌گذاران مشترک قوانین دانست، قوانینی که کلیت اعضای اجتماع تابع آن هستند. یگانه شیوه‌ای که شخص به واسطه آن می‌تواند از این امر احتراز کند که قوانین کردارش را قانونی بیرون از وجودش تعیین کند، امر بیرونی چه طبیعت به نحو عام و چه شخص که صرفاً به مثابه نیروی طبیعی لحاظ شده است.

کرامت انسانی دقیقاً از این سرچشمه آب می‌خورد که انسان‌ها بتوانند خود را از ایجاب کردارش توسط نیروهای بیرونی آزاد سازد. منشا کرامت انسانی خودآیینی است. پس دعوی کانت در بنیادگذاری این است که خاستگاه کرامت انسانی این است که فرد با وضع خودآیینانه قوانین، برای مملکتی از غایات از ایجاب کردارش توسط طبیعت آزاد شود.

گیر در این بخش به تفصیل این مطلب را بررسی می‌کند که کانت چگونه صورت‌بندی‌های امر مطلق را از دل مفهوم عامل عقلانی بیرون می‌کشد. نیز این استدلال کانت را می‌شکافیم که فقط با تبعیت از امر مطلق است که می‌توان به خودآیینی رسید. این همان مرحله تحلیلی استدلال او در بخش دوم بنیادگذاری است. در قسمت سوم این فصل با بررسی جزئیات استدلال کانت این پرسش را به میان می‌افکنیم که آیا کانت در نهایت می‌تواند اثبات کند که ارزش خودآیینی مبنای اخلاق است یا نه، و اگر پاسخ مثبت است چگونه در ادامه مرحله ترکیبی استدلال کانت را که شامل بخش دوم بنیادگذاری است، می‌پژوهد. یعنی این پرسش را پاسخ می‌دهد که آیا کانت موفق می‌شود مدلل سازد که اصل عام اخلاق می‌تواند به طبقه‌بندی عموماً پذیرفته شده‌ای از وظایف و بایسته‌های واقعی منجر شود یا نه؛ و آیا او می‌تواند با توسل به این امر تحلیلش را از اصل عام اخلاق بر کرسی تأیید بنشانند یا نه. کانت در طی شرح این مطلب دوبار از این طبقه‌بندی استفاده می‌کند. سپس تمایز کانتی میان وظایف کامل و ناقص را به میان می‌کشد بخش مهم از طبقه‌بندی وظایف در نزد کانت که بار اعمال امر مطلق را بر دوش دارد و در نهایت برخی از اعتراض‌ها و اشکالات رایج به امر مطلق را طرح خواهیم کرد.

۲. از مفهوم عامل عقلانی تا صورت‌بندی امر مطلق

الف) انتقاد کانت از «فلسفه اخلاق مردم‌پسند»

چند صفحه نخست بخش دوم بنیادگذاری به انتقاد از فلسفه اخلاق مردم‌پسند اختصاص دارد. استنتاج خصیصه‌های وظیفه از «تداول متعارف عقل عملی خود» در بخش نخست بنیادگذاری را نباید بدین معنی دانست که مفهوم وظیفه به «مفهومی تجربی» فرو کاسته شده است. اگر کسی بکوشد اصول اخلاقی را از مشاهدات تجربی کردار بالفعل انسانی استنتاج کند، در نهایت به اصلی میرسد که صورت کم و بیش تلطیف یافته‌ای از خوددوستی است. زیرا انگیزه بسیاری از اعمال آدمیان خوددوستی است حتی زمانی که علی‌الظاهر مطابق اقتضانات اخلاق به نظر می‌رسد.

قسمت عمده بخش دوم بنیادگذاری معطوف به استدلال ایجابی کانت است یعنی استنتاج ضابطه‌های امر مطلق از دل ایده عامل عقلانی.

اگر قرار است قانون اخلاق و صورت‌بندی‌های گوناگون آن، این شرایط را برآورده سازد، باید از دل مفهوم عام موجود عقلانی استنتاج شود و نه از هیچ معرفت تجربی درباره طبیعت بشر.

این مطالبه که اصل اخلاق باید برای تمامی موجودات عقلانی معتبر باشد. و باید از مفهوم عام موجود عقلانی استنتاج شود. عبارت دیگر از این قرار است که اصل اخلاق باید پیشین باشد و باید از امری در ما استنتاج شود که ناب است و مشترک با دیگر موجودات عقلانی. این امر مشترک همان عقل است، نه امیال چون ما کاملاً عقلانی هستیم و امیالی داریم، قانون اخلاق برای ما در قالب امر رخ می‌نماید.

ب) عاملیت عقلانی و قانون کلی

چون قوانین اخلاقی باید در حق هر آفریده خردمندی صدق کنند، باید آن‌ها را از مفهوم کلی ذات خردمند یا ذات معقول استنتاج کرد.

مقصود کانت از ارجاع به مفهوم وظیفه چیست؟ او قصد دارد نشان دهد که چگونه اصل بنیادین اخلاق که باید از مفهوم کلی موجود عقلانی به طور عام استنتاج شود.

استدلال کانت با این مشاهده آغاز می‌شود که «هر چیزی در طبیعت بر طبق قوانینی کار می‌کند. فقط موجودی خردمند این توانایی را دارد که بر طبق مفهوم قوانین یعنی اصول کار کند یا دارای خواست [یا اراده] باشد».

چون استنتاج کارها از قوانین به عقل نیاز دارد. اراده چیزی جز عقل عملی نیست. اراده عبارت است از توانایی برگزیدن تنها آن چیز که عقل مستقل از تمایل از لحاظ عملی ضروری، یعنی نیکو بشناسد.

کانت در ادامه متن اوامر مشروط را به دو گونه تقسیم می‌کند: «اوامر کار آزمودگی» یا «اوامر فنی» که قواعدی را تجویز می‌کنند تا فرد به غایات خاصی که ممکن است داشته باشد. بر اساس همین دلیل کانت در ۴:۴۱۵ این اوامر را ظنی

می‌خواند. گونه دیگر اوامری هستند که قواعدی را برای رسیدن تمامی آدمیان به غایتی تجویز می‌کنند که می‌توان تحقیقی یعنی بیانگر امر واقع نیز نامید. این غایت که تمامی آدمیان بی‌استثناء در پی آن هستند، چیزی نیست مگر سعادت. این اوامر مربوط به دوراندیشی یا اوامر عملی برای رسیدن به بهروزی است. این مطلب و تفکیک ابهامی در ربط غایت ضروری و سعادت ایجاد می‌کند.

اما از نظر کانت سعادت همچنان غایتی است با شأنی امکانی. چرا که افراد گوناگون (و حتی یک فرد در زمان‌های مختلف) سعادت خود را در چیزهایی متنوع یا هدف‌های گوناگون می‌جویند. بنابراین سعادت فقط نامی است که انسان بر ارضای خواهش‌هایش می‌نهد. خواهش‌هایی قیاس‌ناپذیر که از فردی به فرد دیگر کاملاً متفاوت است. هنگامی که پای سعادت به میان می‌آید، تنها ما هستیم و «اندرزهای تجربی» یا مشورت و صوابدید. شاید این اندرزهای تجربی به مردم کمک کند تا تا در بیشتر اوقات سعادت‌مندانه زندگی کنند. اما نمی‌توان تضمین کرد که این اقدامات همواره و برای هر کسی متضمن سعادت است. این‌ها اندرزهای عقل‌اند نه احکام عقل.

هر دو دسته اوامر از این جهت مشترکند که دستورالعمل‌هایی را در مورد غایات امکانی و متغیر اعتبار دارند، توصیه می‌کنند. اما توصیه‌های امر مطلق به نحو نامشروط بر تمامی عامل‌ها اطلاق می‌شوند. زیرا این اوامر یگانه راه برای تحقق غایتی هستند که حقیقتاً ضروری‌اند.

اما پرسش تازه کانت این است که این همه اوامر چگونه ممکن است؟ یعنی چگونه الزام و تکلیفی را که هر امری نسبت به اراده بیان می‌کند، چگونه در اندیشه خود آوریم؟ چه چیزی سبب می‌شود که اوامر برای ما الزام‌آور و اجباری شود؟ اوامر مشروط، اصلی تحلیلی هستند: اگر غایت را بخواهیم، وسیله را خواسته‌ایم. اگر آمادگی دست شستن از غایت را نداریم، باید خود را با آن وسیله وفق دهیم.

در مورد سعادت هم دقیقاً نمی‌دانیم چه چیز خوشبختی ما را سبب می‌شود، اگر سعادت و وسایل آن را می‌دانستیم، امر دوراندیشانه هم تحلیلی بود. اما در مورد امر اخلاقی و امکان امر مطلق را در چارچوب گزاره‌های ترکیبی پیشین می‌داند. امر مطلق ترکیبی است چون افعالی که امر مطلق بدان‌ها فرمان می‌دهد، وسیله تحقق غایتی نیستند که میل پیش‌نهاد است؛ از این رو نمی‌توان این اوامر را به‌سان اوامر مشروط تبیین کرد. امر مطلق پیشین است.

نقطه شروع کانت برای مواجهه با معضل تبیین امکان امر مطلق این است که امر مطلق بی‌واسطه افعال بایسته اخلاقی را با ایده آزاده عقلانی مرتبط می‌سازد، سپس صورت‌بندی اول امر مطلق را دوباره بیان می‌کند:

تنها بر پایه آن ماکسیممی عمل کن که در عین حال بخواهی آن ماکسیمم قانونی کلی باشد.

این ضابطه را ضابطه قانون کلی می‌خوانیم و به گونه‌ای دیگر ضابطه قانون طبیعت است:

چنان عمل کن که گویی بناست ماکسیم رفتار تو، به اراده تو، یکی از قوانین کلی طبیعت شود.

نخستین نمونه کانت از اعمال امر مطلق برای استنتاج وظایف جزئی خودکشی است. خودکشی برای پرهیز از رنج بیشتر - که در واقع با انگیزه خوددوستی صورت می‌گیرد - در تضاد با ایده قانون طبیعت است. قانونی که همواره علتی واحد برای معلولی واحد به کار می‌گیرد. هدف طبیعت از قرار دادن خوددوستی در انسان طولانی کردن عمر اوست، نه کوتاه کردن آن.

طبیعت چیزی نیست مگر حکم‌فرما شدن قوانین عام. لذا «ضابطه قانون طبیعت» همان چیزی را به ما می‌گوید که «ضابطه قانون کلی» یعنی مطالبه اخلاق این است که ما صرفاً بر اساس ماکسیم عمل کنیم که در واقعیت بتواند بدل به قانون عام شود.

معنای ماکسیم نزد کانت چیست؟ ماکسیم اصلی سوژکتیویک عمل است که انسان عملاً بر اساس آن رفتار می‌کند یا قرار است رفتار کند.

برخی منتقدان عیب نظریه امر مطلق را در این دانسته‌اند که امر مطلق نمی‌تواند تمامی مصادیق یک نوع خاص از فعل را بدون در نظر گرفتن شرایط و اهداف آن فعل ممنوع سازد و البته به نظر گایر این نکته حسن نظریه کانت است. کانت پس از بیان این دو ضابطه امر مطلق چهار نمونه از انواع کلی وظایف را بر می‌شمرد.

گایر از مثال خودکشی صرف نظر کرده و به مثال دوم می‌پردازد. مردی برای نجات خود از مخمصه مالی قرض می‌کند و قول می‌دهد که قرض خود را خواهد پرداخت در حالی که چنین قصدی ندارد. در جهانی که همه در آن وعده دروغ می‌دهند، هیچ عقل سلیمی وعده‌ای را نمی‌پذیرد. لذا در چنین جهانی، نقشه فرد برای خلاص شدن از مشکل با توسل به وعده دروغ نقش بر آب خواهد شد. البته این آزمایش فکری است نه اینکه اگر فردی وعده دروغ یا وعده‌های دروغ بسیاری دهد، چنین جهانی حقیقتاً موجود خواهد شد. چه می‌شد اگر چنان جهانی واقعاً موجود می‌شد؟ جهانی که در آن تمامی وعده‌ها دروغ باشند منطقاً محال است، زیرا تناقضی عملی وجود دارد میان ماکسیم فرد برای وعده دروغ با کلیت‌بخشی چنان ماکسیم: تو نمی‌توانی خواهان کلیت‌بخشی این ماکسیم باشی و در عین حال به نحو موفقیت‌آمیزی بر اساس آن ماکسیم کار خود را پیش ببری. در مقابل ماکسیم معکوس اخلاقاً واجب خواهد بود: در شرایط برابر فقط وعده‌ای بده که صادقانه یقین داری می‌توانی بدان وفا کنی.

مثال چهارم کانت درباره کسی است که چرخ روزگار بر وفق مرادش می‌گردد. او در برابر افرادی که زندگی رنج‌باری دارند و می‌توانند از یاری او بهره‌مند شوند چنین ماکسیم را اتخاذ می‌کند «بگذار هر کس بر حسب رضای آسمانی یا

توانایی شخصی خودش باشد. من از کسی چیزی نخواهم گرفت یا حتی بر کسی رشک نخواهم برد. فقط نمی‌خواهم به بهروزی کسی یاری کنم یا در بیچارگی به فریادش برسم.» (۴:۴۲۳)

تصور چنین جهانی مستلزم هیچ تناقض منطقی نیست. اما تناقضی عملی وجود دارد میان این ماکسیم و کلیت‌بخشی آن. زیرا خود فرد هم درمیابد که ممکن است طالع بختش غروب کند و روزگاری نیازمند دسترسی دیگران شود اما خواست تعمیم چنان ماکسیم، سبب می‌شود فرد از یاری دیگران محروم شود. آیا این برداشت از اراده کردن عقلانی به اندازه کافی رساست یا نه. چرا موجود عقلانی فقط باید بر اساس قوانین کلی عمل کند؟ قوانینی کلی که قرار نیست منتهی به هیچ غایتی شوند.

ج) اراده عقلانی و غایت نامشروط

قسمت بعدی بخش دوم (۴: ۴۲۵-۳۱) فوق العاده مهم است. زیرا کانت صراحتاً می‌گوید که پیروی از امر مطلق (چه در صورت ضابطه قانون طبیعت و چه در صورت ضابطه قانون کلی) بر دلیلی مبتنا دارد. پیروی از امر مطلق وسیله‌ای ضروری برای تحقق غایتی است، غایتی ضروری و ابژکتیو که چیزی نیست مگر موجود عقلانی به نحو اعم و انسانیت به نحو اخص.

کانت می‌پرسد آیا این قانون ضروری برای همه ذات‌های خردمند است که همیشه کارهای خود را بر اساس ماکسیم‌هایی داوری کنند که خود اراده کنند در حکم قوانین کلی باشد؟ کانت برای پاسخ به این پرسش باید گامی دیگر به سوی مابعدالطبیعه اخلاق بردارد و آن کاویدن بیشتر مفهوم عامل عقلانی است.

اعتبار قانون اخلاق برای تمامی موجودات عقلانی نمی‌تواند صرفاً بر زمینه سوپژکتیو خواهش یا محرک‌ها و غایت سوپژکتیوی که عرضه می‌کنند، مبتنی باشد. بلکه اعتبار قانون اخلاق باید بر بنیاد ابژکتیو خواهش یا انگیزه‌هایی استوار باشد که برای تمامی موجودات عقلانی معتبرند.

کانت نخستین بار طبقه‌بندی مهمی را پیش می‌کشد: تقسیم اصل بنیادی اخلاق به صوری و مادی. اصل بنیادین اخلاق صوری باید باشد، بدین معنی نیست که این اصل نباید با هیچ غایتی نسبت داشته باشد. بلکه بدین معنی است که این اصل باید از تمامی غایات سوپژکتیو مجرد باشد. ارتباط با غایات سوپژکتیو سبب می‌شود که اصل بنیادین اخلاق مادی و نسبی شود و تمامی اوامر به اوامر مشروط بدل شوند. کانت اظهار می‌دارد که برای اثبات اعتبار امر مطلق باید چیزی را فرض کنیم که وجود آن در نفس خود ارزش مطلق داشته باشد، یعنی چیزی که چون در نفس خود غایت است، می‌تواند سرچشمه قوانین قطعی باشد. این غایت از این جهت ضروری است که خودش وسیله‌ای در خدمت ارزش من‌عندی

نیست بلکه هم ارزش ذاتی دارد و هم ارزش مطلق. و در همین جا حکمی جازم را بیان می‌کند. «اکنون می‌گوییم: انسان و به طور کلی هر ذات خردمند به منزله غایتی (مستقل) و به‌خودی‌خود وجود دارد نه صرفاً به عنوان وسیله‌ای...»
به نظر کانت موجوداتی که فاقد عقل هستند، به عنوان وسیله فقط ارزش نسبی دارند و از این رو چیز نامیده می‌شوند. در مقابل ذات‌های خردمند شخص نام دارند.

کانت پس از این ملاحظات به دومین ضابطه خود از امر مطلق می‌رسد:

چنان رفتار کن تا بشریت را چه در شخص خود و چه در شخص دیگری همیشه به عنوان یک غایت به شمار آوری و نه هرگز همچون وسیله ای.

این را ضابطه غایت فی‌نفسه می‌خوانیم. گفته‌های کانت بیشتر جنبه سلبی این ضابطه را بیان می‌کند.

کانت در بند (۴: ۴۲۸-۹) ظاهراً استدلالی برای ضابطه غایت فی‌نفسه می‌آورد. بنیاد این اصل آن است که نهاد خردمند همچون غایتی مستقل وجود دارد. انسان به حکم ضرورت، هستی خویش را چنین می‌انگارد. پس این تصور تا اینجا یک اصل سوژکتیو کارهای انسان است و هر ذات خردمند دیگر نیز هستی خود را به همین گونه بر پایه همان اصلی عقلی که درباره من صدق می‌کند، می‌نگرد به نحوی که (اصلی که یاد شده) در عین حال اصلی ابژکتیو نیز هست که در مقام قانون عملی برترین همه قوانین اراده را باید بتوان از آن استنتاج کرد.

به نظر گایر این استدلال موجه نیست و مانند این است که بگوییم هر یک از ما همه‌مان را دوست داریم پس هر یک از ما باید همسران همه را دوست داشته باشیم.

صورت‌بندی درست استدلال کانت به نظر گایر باید چنین باشد:

هر یک از ما به نحو سوژکتیو، وجود خودمان را غایت فی‌نفسه می‌دانیم زیرا از پیش این اصل ابژکتیو را پذیرفته‌ایم که هر موجود عقلانی غایت فی‌نفسه است. پس این اصل را بر خودمان اعمال می‌کنیم.

گایر سپس از منظور کانت هنگامی که می‌گوید فرد باید انسانیت را چه در شخص خودش چه در دیگران به عنوان غایت به شمار آورد نه صرفاً به منزله وسیله.

کانت تعریف سودمندی از انسانیت یا موجود عقلانی را ارائه نمی‌دهد. گایر به آثار دیگر کانت برای این تعریف مراجعه می‌کند که در تقابل با حیوانیت از آن سخن رفته است. اما منظور کانت از ارزش نامشروط انسانیت چیزی نیست جز خدشه‌ناپذیری آزادی هر فرد برای انتخاب غایاتش و این همان امری است که او با تشریح ضابطه غایت فی‌نفسه در پی تصریح بدان است.

او برای تایید صورت‌بندی مثال‌هایی را می‌آورد: مثلاً وظیفه بدعهدی و وظیفه نیکوکاری.

وعده دروغین دادن بدین معناست که ما دیگری را از این قابلیت محروم کرده‌ایم که غایت ما را بپذیرد و آزادانه آن را غایت خویش سازد. چرا که بدعهدی افراد را وا می‌دارد تا بر اساس داده‌های غلط عمل کنند و همین امر عمل آنان را به عملی از روی اجبار و اکراه بدل کند.

در مورد وظیفه نیکوکاری باید دیگران را به عنوان غایت فی‌نفسه به شمار آوریم.

به کارگیری دیگران در مقام غایت فی‌نفسه همچنین مستلزم این است که فرد بدان‌جا که برایش میسر است، دیگران را در تحقق یا پیشبرد غایات خاص‌شان یاری رساند. غایاتی که منحل انجام وظیفه خودش نباشد و غایاتی که مشروع باشند. ظاهراً ضابطه غایت فی‌نفسه فقط می‌تواند موجد وظایف سلبی باشد یعنی وظایفی که بر اساس آن ما نباید به دیگران لطمه بزنیم یا آزادی آن‌ها را محدود سازیم، اما منظور کانت چیز دیگری است. همین که این وظیفه ایجابی را دارد که به تحقق یا پیشبرد غایات ویژه‌ای کمک کند که موجودات عقلانی آزادانه در فرایند تحقق انسانیت‌شان انتخاب کرده‌اند. وظیفه ایجابی برای یاری رساندن به موجودات عقلانی دیگر برای تحقق غایات‌شان در صورت‌بندی کانت از مملکت غایات نیز مستتر است.

(د) خودآیینی و مملکت غایات

در فقره (۴:۴۳۱) کانت سه مدعا دارد:

۱. اقتضای امر مطلق چیزی نیست جز کلیت‌بخشی به هر ماکسیمی که اخلاقاً مقبول است.
۲. مبنای انتخاب یک فعل از جانب اراده عقلانی – از جمله انتخاب فرد برای گردن نهادن به قانون چیزی نیست مگر این واقعیت که آن فعل وسیله تحقق غایتی ارزشمند است.
۳. اراده هر ذات خردمند اراده‌ای است که به نحو کلی قانون‌گذاری می‌کند.

گایر در مورد اصل سوم می‌پرسد این چه زیادت مفهومی بر دو مدعای اول دارد؟

دلیل اصلی کانت برای اضافه کردن «ضابطه غایت فی‌نفسه» به ضابطه قانون طبیعت/ضابطه قانون کلی افزودن وظیفه‌ای به مجموعه وظایف ما نیست بلکه کانت می‌خواهد برای پذیرش ضابطه قانون طبیعت/کلی دلیلی یا پایه‌ای منطقی به دست دهد. به همین دلیل اصل عملی سوم کانت عملاً چیزی به وظایف ما نمی‌افزاید بلکه روشن می‌سازد که لازمه منطقی عمل

بر اساس ضابطه قانون طبیعت/کلی چیست؟ پس هدف کانت از اصل عملی سوم تبیین جامع تر دلیل پذیرش ضابطه قانون طبیعت/کلی و نیز پیامدهای پذیرش این دو اصل است.

نکته نخست کانت آن است که ضابطه غایت فی نفسه مبین این مطلب است که دایره رفتار اخلاقی از آن جهت شامل تمام اشخاص دیگر می شود که آن‌ها موجوداتی عقلانی‌اند. اشخاص دیگر را تنها باید به مثابه موجوداتی لحاظ کرد که خودشان غایتشان را وضع می کنند بلکه باید موجوداتی دانست که که غایتشان را به نحو عقلانی وضع می کنند.

اینکه اشخاص دیگر را به منزله غایت فی نفسه به شمار آوریم، صرفاً بدین معنی نیست که آنان را به عنوان دارنده قوانین کلی به شمار آوریم. بلکه بدین معنی نیز هست که این اشخاص را به منزله دهنده قوانین کلی نیز در نظر گیریم. اراده به سادگی تابع قانون نیست بلکه چنان تابع آن است که باید خود به منزله واضع قانون به شمار آید و فقط بر این اساس تابع قانون است (و می تواند خود را واضع آن بداند).

در این اینجا به اصل سوم مربوط به اراده اصل را [استقلال یا] خودآیینی می نامم. در برابر همه آرای دیگر مربوط به اراده که آن‌ها را به نام دیگرآیینی (و یا وابستگی اراده به غیر) می شناسم. (۴:۴۳۳)

کانت با به کارگیری فن واژه خودآیینی در واقع به استدلال ژان ژاک روسو در قرارداد اجتماعی اشاره می کند که بر اساس آن افراد باید آزادی بی قانون یعنی آزادی ترجیحات کاملاً فردی را رها کنند و آزادی مدنی را جایگزین کنند.

اگر مبنای رعایت قانون از جانب ما صرف علاقه و خوددوستی باشد، آنگاه دلیل تبعیت ما از قانون ترس از تنبیه یا اشتیاق به پاداش است. و این نمی تواند دلیل پذیرش قانون حقیقتاً کلی باشد، چون جاهایی پاداش و مجازات معهود راهگشا نیستند. دلیل ما برای پذیرش قانون اخلاق نه غم مجازات و نه حرص مجازات است، بلکه به خود می بالیم که واضع قوانین کردار خویشیم.

به نظر می رسد این نکته – که همه افراد باید به مثابه قانون گذاران قوانینی در نظر گرفته شوند که آن‌ها را به هم پیوند می دهد – می توان از دل مفهوم عامل عقلانی استخراج کرد.

هر اراده انسانی اراده‌ای است که از طریق ماکسیم‌هایش قوانین کلی وضع می کند. (۴:۴۳۲)

کانت اصل عملی سوم در قالب اصل خودآیینی چند صفحه بعد به ضابطه‌ای اشاره دارد که بر اساس آن

«همه ماکسیم‌ها باید به واسطه قوانینی که خود وضع می کنند، با مملکت ممکن غایات و مملکت طبیعت هماهنگ شوند.» (ضابطه مملکت غایات)

کانت این ضابطه را و نه ضابطه خودآیینی را، «سومین طریق» برای ارائه اصل اخلاقی می نامد. (۴:۴۳۶)

دلیل او برای این دعوی چیست؟ که «ضابطه مملکت غایات» مستقیماً از «ضابطه خودآیینی» ناشی می‌شود؟

مقصود کانت از مفهوم مملکت [غایات] پیوستگی منظم ذات‌های خردمند گوناگون به وسیله قوانین مشترک است. اما در ادامه می‌افزاید چون غایات از حیث اعتبار کلی خود به وسیله قوانین معین می‌شوند، اگر اختلافات شخصی ذات‌های خردمند و نیز تمامی محتوای غایات خصوصی آن‌ها را کنار بگذاریم، می‌توانیم همه غایات را در کلی منظم تصور کنیم. (شامل هم ذات‌های خردمند به عنوان غایات مستقل و غایات خاصی که هر یک از آن‌ها (ذات‌های خردمند) می‌تواند برای خود برگزیند. یعنی می‌توانیم مملکتی از غایات را در اندیشه آوریم، که بر پایه اصول یادشده ممکن است. (۴:۴۳۳))

کانت رابطه میان صورت‌بندی‌های مختلفش از امر مطلق را اینگونه توضیح می‌دهد که همه صورت‌های چندگانه یک قانون‌اند. و هر یک از آن‌ها دو شیوه دیگر را هم در برمی‌گیرد.

۱. صورتی که عبارت از کلیت است و این حیث ضابطه امر اخلاقی بدین گونه بیان می‌شود که ماکسیم‌ها باید چنان برگزیده شوند که گویی قرار است به منزله قوانین کلی طبیعت باشند.

۲. ماده‌ای یعنی غایتی و در اینجا ضابطه مشعر بر این است که ذات خردمند چون به حکم طبیعت خود غایت و ازاین‌رو غایتی مستقل است، باید در هر ماکسیمی به عنوان شرط محدود کننده (یا قید) همه گونه غایات نسبی و خودسرانه عمل کند.

۳. معین شدن کامل همه ماکسیم‌ها به وسیله آن ضابطه‌ای (که می‌گوید) همه ماکسیم‌ها باید به واسطه قوانینی که خود وضع می‌کنند، با مملکت ممکن غایات و مملکت طبیعت هماهنگ شوند.

۳. مبنای استدلال کانت

آیا کانت استدلالی بر این حکم جازم خود ارائه می‌کند که «انسان و به طور کلی هر ذات خردمند، به منزله غایتی (مستقل) و به‌خودی‌خود وجود دارد.» (۴:۴۲۸)

الف) انسانیت و آزادی

در مقدمه آموزه فضیلت در *مابعدالطبیعه / اخلاق انسانیت* را به توانایی فرد برای وضع غایات مختص خودش تعریف می‌کند. تعریفی که جزء مقوم هر مفهومی از آزادی است.

در عمل بر حسب «ضابطه غایت فی‌نفسه»، باید مراقب باشیم تا در هر تعاملی با دیگر عاملان حق آن‌ها را برای تصدیق اهدافی که قرار است از طریق عمل آزادانه محقق شود، رعایت کنیم. یعنی دیگران را فریب نداده یا تحت فشار قرار ندهیم تا بتوانند به غایتی که در طلب آنند، دست یابند.

آزادی در بخش دوم بنیادگذاری، اولاً و بالذات بدین معناست که فرد باید در انتخاب‌های خود از دخالت دیگران رها باشد و انتخاب‌های دیگران نباید محدودیتی برای آزادی او ایجاد کنند. این معنا از آزادی را به هیچ عنوان نمی‌توان به این مفهوم تقلیل داد که فرد باید در انتخاب‌های خود از دخالت دیگران رها باشد و انتخاب‌های دیگران نباید محدودیتی برای آزادی او ایجاد کند. این آزادی بدین معناست که اگر فرد در حال حاضر صرفاً بر اساس امیالش دست به انتخاب بزند، آزادی انتخاب خود در آینده را محدود ساخته است. تصمیم فرد به خودکشی برای اجتناب از درد چیزی نیست مگر سر فرود آوردن فرد در برابر میل فعلی خودش؛ یعنی فرد برای ارضای میل فعلی‌اش که پرهیز از درد را طلب می‌کند، تمامی امکان‌های خود را برای انتخاب آزادانه در آینده نابود می‌کند. لازمه ضابطه کانت این است که فرد در دوران طول زندگی‌اش، آزادی را هم در حیطه درون‌فردی (intrapersonal) هم در حیطه میان‌فردی (interpersonal) پاس داشته و پیش ببرد. لازمه دیگر ضابطه کانت این است که فرد بر امیالش تسلط یابد (البته این سخن بدین معنی نیست که فرد باید تمامی امیال خود را ریشه‌کن کند. سخنی که کانت در (۴:۴۲۸) به آن تقوه می‌کند.) اگر کسی رفتار خود را تابعی از اراده دیگری سازد، و بدین ترتیب خودآیینی‌اش را نقض کند، در واقع اجازه داده است تا صرف امیال، کردارش را متعین سازد. تصمیم فرد برای سلطه بر دیگری یعنی فرد به جای آنکه انسانیت را در دیگران و نیز در شخص خودش محترم شمارد، مفهوم میل به سیطره‌جویی و خودبزرگانگی (self-aggrandizement) شده است.

تحقق مملکت غایات بسته به این است که افراد بتوانند از سیطره امیال و سوئقشان رها و آزاد گردند.

کانت خودآیینی را بارها و بارها با آزادی از سلطه مکانیسم‌های طبیعی و از همین روی سلطه امیال برابر می‌داند. گرچه او هیچگاه استدلال شسته رفته‌ای در این باره به میان نمی‌کشد.

استعمال واژگانی همچون انسانیت و خودآیینی در بنیادگذاری و عدم به‌کارگیری آشکار مفاهیمی مانند آزادی از سوائق که وجه برجسته نوشته‌های کانت پیش از بنیادگذاری است - بدین معنی نیست که کانت دیدگاهش را تغییر داده است؛ اندیشه محوری کانت همچنان پابرجاست. آزادی انتخاب در طول زندگی یک فرد یا در طول زندگی تمامی افراد متعالی‌ترین ارزش ماست و قوانین اخلاقی چه به صورت امر مطلق به صورت عام و چه در صورت وظایف جزئی که مشتق از آن است، بیانگر وسایلی هستند که برای تحقق این غایات نامشروط ضروری‌اند.

(ب) مبرهن ساختن این مطلب که انسانیت یگانه غایت فی‌نفسه است

آیا کانت توانسته است نشان دهد که «استقلال» (یا خودآیینی) اراده به‌گونه‌ای اجتناب‌ناپذیر و با آن (فرضیه) مرتبط بود، در واقع (همچون) آن است؟

(۱) توجیه طبیعت‌گرایانه:

کانت در نوشته‌های پیش از بنیادگذاری اشتقاق قانون اخلاق را بر این واقعیت روانشناختی یا انسان‌شناختی مبتنی می‌سازد که موجودات انسانی آزادی را دوست دارند تا زمانی احساس می‌کنند که زندگی پربارتری دارند. در مقابل، در بنیادگذاری بر نکته پا می‌فشارد که قانون اخلاق باید محض و پیشین باشد و نمی‌توان آن را بر ویژگی‌های تجربی‌ای که مخصوص موجود انسانی است، مبتنی ساخت. در بخش دوم بنیادگذاری مواضعی وجود دارد که کانت اظهار می‌دارد، طبیعت این‌گونه مقدر کرده است که انسانیت باید غایتی فی‌نفسه باشد.

طبیعت یکی از حساس‌ترین و لغزنده‌ترین اصطلاحات در قاموس فلسفی است. شاید مقصود کانت این است که ارزش نامشروط عقلانیت، وجهه‌ای از واقعیت یا قانون طبیعی است، اگرچه این واقعیتی است که بنا به فرض باید از آن معرفتی پیشین، و نه تجربی داشته باشیم. (این امر بنفسه خودمتناقض نیست، به یاد داریم که نقد عقل محض بدین نتیجه منتهی می‌شود که قوانینی طبیعی وجود دارد که می‌توانیم آن‌ها را به نحو پیشین بشناسیم.) طبیعت چنین مقدر کرده است که ما باید آزاد و مستحق سعادت باشیم.

چه بسا چنین استدلالی مایه شگفتی برخی فلاسفه می‌شود که استنتاج باید از است ناصواب می‌دانند و تصور می‌کنند که این اصل در آثار خود کانت ریشه دارد. البته اثبات اینکه طبیعت اخلاق یا غایت‌القصوای وجود انسانی را مقدر ساخته است، نیز به همان اندازه دشوار است.

(۲) توجیه متافیزیکی:

برخی مفسران همچون کریستین گرسگارد این ایده را به میان کشیده‌اند که تز کانت درباره انسانیت به عنوان غایت فی‌نفسه نتیجه منطقی رابطه میان امر نامشروط و امر مشروط است. و ارزش هر چیزی در سیری قهقهه‌رایی وابسته است به چیز دیگر که خود آن چیز هم ارزش مشروط دارد. بنابراین باید چیزی باشد که ارزشی نامشروط داشته باشد تا این سیر قهقهه‌رایی را متوقف سازد.

نقد کانت از متافیزیک این است که ما مجاز نیستیم تا از وجود امر مشروط به وجود امری نامشروط پل بزنیم. گرسگارد به درستی استدلال می‌کند که غایات جزئی باید ادعای کلیتشان را از ارزش نامشروط انسانیت اشخاصی استنتاج کنند که در پی این غایات هستند. وگرنه این غایات بدل به صرف متعلق‌های میل می‌شوند که فاقد کلیت‌اند و صرفاً برای افرادی معتبرند که امیال‌شان از این طریق محقق می‌شود. گایر متذکر می‌شود که در بازسازی استدلال کانت درباره اهمیت اخلاقی مملکت غایات، آن را مرکب از دو بخش دانستیم: اشخاص به عنوان غایت فی‌نفسه و دیگری غایات جزئی که اشخاص برای خودشان وضع می‌کنند. صحت این بازسازی مبتنی بر همین مقدمه مورد تصریح گرسگارد است. به نظر گایر استدلال متافیزیکی گرسگارد هم با نقد کانت از متافیزیک ناسازگار است و هم احتمالاً مستلزم دور است. گایر یادآور می‌شود که

در بخش سوم بنیادگذاری استدلالی متافیزیکی (متفاوت با روایت کرسگارد از استدلال کانت در بخش دوم) به میدان می‌آورد، تا هم اطلاق امر مطلق بر ما به عنوان موجودات انسانی را اثبات کند و هم نشان دهد که ما می‌توانیم که مطابق با امر مطلق عمل کنیم.

۳) توجیه هنجاری:

گایر پس از دست شستن از توجیحات متافیزیکی و تجربی، درباره ارزش مطلق انسانیت، به توجیه هنجاری می‌پردازد، یعنی اینکه نشان دهیم ارزش نامشروط انسانیت، به عنوان غایت فی‌نفسه گزاره‌ای است که به نحوی بداهتی هنجاری دارد. کانت نیز بر بداهت ارزش نامشروط آزادی به عنوان خودتعیین‌بخشی اراده تأکید می‌ورزد، مخصوصاً با تکرار این مدعا که هیچ چیز غیر از آزادی «تعالی» (والایی) و «کرامت» حقیقی ندارد. در بخش دوم بنیادگذاری دست کم شش بار از چنین تعبیری بهره می‌گیرد. در بخش سوم بنیادگذاری کانت از این پرسش طفره می‌رود که چرا باید این ایده را بپذیریم که انسانیت ارزشی مطلق دارد. او برای فرار از این پرسش، این گونه استدلال می‌کند که ما موجوداتی عقلانی هستیم و حقیقتاً هیچ انتخابی جز پذیرفتن این ایده نداریم.

به کار بستن امر مطلق:

چهار نمونه از وظیفه

کانت چهار نمونه از کاربست امر مطلق به دست می‌دهد و دو مرتبه این نمونه‌ها را بررسی می‌کند. یک بار پیش از طرح قانون ضابطه کلی/ضابطه قانون طبیعت و بار دیگر از طرح «ضابطه غایت فی‌نفسه». کانت اما پس از طرح ضابطه خودآینی و ضابطه مملکت غایات دیگر، به سروقت این نمونه‌ها نمی‌رود و این امر با این گفته‌اش سازگار است که کاربست امر مطلق نوعاً باید از طریق ضابطه قانون کلی/ضابطه قانون طبیعت صورت گیرد.

به نظر گایر ضابطه مملکت غایات، پیامدهای تبعیت از امر مطلق را توصیف می‌کند و در واقع نمی‌توان آن را روشی برای کاربست امر مطلق محسوب کرد. کانت در نخستین باری که این نمونه‌ها را عرضه می‌دارد، چنین می‌گوید: اینک چند وظیفه از روی بخش‌بندی معمولی آن‌ها به وظایف در برابر خود و دیگران و کامل و ناقص برمی‌شماریم (۴:۴۲۱). در تلفیق این دو تمایز به چهار گروه از وظایف می‌رسیم: وظایف کامل در قبال خودمان، وظایف کامل در قبال دیگران، وظایف ناقص در قبال خودمان و وظایف ناقص در قبال دیگران.

تمایز وظایف کامل و ناقص را کانت چنین تبیین می‌کند که وظیفه کامل وظیفه‌ای است که هیچ استثنایی را به سوی تمایل انسان روا ندارد و این توصیف از تمایز به نظر گایر گمراه‌کننده است.

۱. خودکشی

این مثال ناظر به وظیفه کامل در قبال خودمان است: ممنوعیت خودکشی از روی انگیزه خوددوستی مخصوصاً برای پرهیز از رنجی مدام. فردی به سبب یک رشته از نامرادی‌ها کارش به نومیدی کشیده و از زندگی به تنگ آمده است. ولی هنوز بر عقلش چندان فرمانروا هست که از خود بپرسد آیا اگر خود را بکشد، برخلاف وظیفه‌ای که در برابر خود دارد، عمل نکرده است؟

ما انتظار داریم کانت این پرسش را مطرح کند که آیا می‌توان میان پذیرش ماکسیمی از جانب یک فرد با پذیرش آن از جانب تمامی افراد تناقضی برقرار کرد یا نه؟ اما کانت این پرسش را مطرح نمی‌کند. او نمی‌پرسد که پیامد کلیت‌بخشی به چنان ماکسیمی چه چیزی خواهد بود؟ و در عوض مبنای استدلال خود را بر این اصل غایت‌شناختی مشکوک استوار می‌سازد که هر پدیدار طبیعی، مثلاً احساس خوددوستی در تمامی شرایط ممکن، فقط و فقط می‌تواند یک کارایی داشته باشد.

استفاده کانت از مثال ممنوعیت خودکشی برای ایضاح ضابطه غایت فی‌نفسه: اگر برای آنکه از وضعی رنجبار برهد، خود را بکشد، از شخص خودش به عنوان وسیله‌ای برای نگاه‌داشت وضعی قابل تحمل، تا پایان زندگی استفاده کرده است. ولی انسان در حکم شیء نیست. یعنی چیزی نیست که بتوان آن را به منزله وسیله، به کار برد، بلکه باید آن را در همه کارهایش همیشه به عنوان غایتی مستقل به شمار آورد. مشکل این استدلال به نظر گایر ابهام‌کاربست تمایز میان وسایل با غایات است. اگر کسی موهای خود را بلند کند، و سپس آن‌ها را کوتاه کند و بفروشد، آیا قابلیت بدن خود یعنی رشد مناسب موهایش را صرفاً وسیله‌ای ساخته است تا به غایتی دیگر برسد. به چه معنا فردی که می‌خواهد خودکشی کند تا رنجش پایان یابد، خود را صرفاً وسیله‌ای برای رسیدن به لذت کرده است. برعکس کسی که بر ادامه زندگی مصر است و توجهی به رنج طاقت فرسایش ندارد، ادامه زندگی خود را صرفاً به مثابه وسیله‌ای برای بقای وجود عقلانی‌اش ساخته، آن هم در شرایطی که ادامه حیاتش به عنوان موجودی عقلانی هیچ ارزشی ندارد. البته کانت در آثار دیگر مثل درس‌گفتارهای فلسفه اخلاق دلایلی قانع‌کننده‌تر برای خطا بودن خودکشی می‌آورد و اشکالات خودکشی را می‌آورد. مثلاً اینکه آنچه محمل تناقض است، به کارگیری آزادی برای نابود ساختن آزادی است. البته کانت قید به طور معمول را می‌آورد. چون مواردی وجود دارد که در آن‌ها خودکشی بهترین یا حتی تنها راه برای صیانت یا دست‌کم ادای احترام به آزادی است. مثل مارکوس پورکیوس کاتو اوتیچنسیس سردار و سیاستمدار رومی (۹۵-۴۶ پیش از عصر عمومی). کانت البته با قطع و یقین بر تصمیم کاتو صحنه نمی‌گذارد. اما می‌گوید در چنین مواردی دست‌کم وجهی معقول دارد. گایر در میان استدلال‌های کانت علیه خودکشی استدلال اخیر را (مبتنی بر ارزش خودآزادی) قانع‌کننده‌تر می‌داند.

آیا این خصیصه نظریه اخلاقی کانت، که امر مطلق حتی در برابر وظایف کامل نیز نمی‌تواند به نحو جامع و عام حکم به ممنوعیت عملی بدهد، نقص آن است. اما تاکید کانت بر ماکسیمی که عمل بر اساس آن انجام می‌پذیرد، و نه صرفاً خود عمل نقطه قوت نظریه‌اش است. چون عقل متعارف و عرف عام مواردی را تشخیص می‌دهد که در آنها حتی قویترین ممنوعیت‌ها نیز در برخی از شرایط به خاطر برخی از مقاصد استثنا می‌خورند. بنابراین قتل نفس همواره ممنوع است، مگر برای دفاع از خود یا ملت. دزدی همواره ممنوع است اما دزدی برای پیدا کردن دارویی که حیات آدمی بدان وابسته است، جایز است. اگر شما به یک آدم ربا قول پرداخت پول را بدهید، قانون به شما اجازه نمی‌دهد که قول‌تان را عملی کنید.

استفاده کانت از امر مطلق برای ممنوع ساختن اعمالی است که تحت ماکسیم‌های به خصوص انجام می‌شود و در عین حال مجاز دانستن فاعل برای انجام دادن کاری که ظاهراً مشابه کار قبلی است اما ذیل ماکسیمی متفاوت قرار می‌گیرد، بیان فلسفی همین حکم عقل متعارف است.

۲. وعده دروغین

هرگاه خود را نیازمند پول بیابم، قرض می‌گیرم و قول می‌دهم که آن را پس می‌دهم، اگرچه می‌دانم هرگز نمی‌توانم چنین کنم. انگیزه نهایی اتحاد چنین ماکسیم «خوددوستی» یا «سودجویی» است. برای اینکه دریابیم آیا عمل کردن بر طبق چنین ماکسیم درست است یا نه، عامل باید خوددوستی را به صورتی از قانون کلی بدل سازد. این ماکسیم اگر کلیت پیدا کند، با خود در تناقض می‌افتد. چون اگر قرار باشد هرکس در چنین شرایطی وعده دروغ بدهد، خود وعده دادن و غایتی که قرار است از طریق آن محقق شود، غیرممکن خواهد شد. البته اتحاد چنین ماکسیم در جهان واقع مستلزم تناقض نیست. (در جهان واقع مردم اغلب با حيله‌ها از بازپس دادن قرض‌های‌شان طفره می‌روند.) اما عمل کردن بر اساس چنین ماکسیم با جهان خیالی که در آن اقتضائات اخلاق حکم فرماست، در تناقض است.

اما اطلاق ضابطه غایت فی نفسه بر مثال وعده دروغین: کسی که می‌خواهد وعده‌ای دروغین بدهد، درمی‌یابد که با این کار شخص دیگری را همچون وسیله به کار می‌برد. و شخص دوم حامل هیچ غایتی در خود نیست. زیرا کسی که می‌خواهم با دادن قول دروغ او را برای مقاصد خویش به کار ببرم محال است به رفتار من در حق خود رضایت دهد و به همین جهت نمی‌تواند خود حامل غایت عمل من باشد.

سپس گایر به یکی از اشکالات شهودی که هگل از این روایت امر مطلق درباره استفاده کانت از ضابطه قانون کلی/ضابطه قانون طبیعت در مورد وعده دروغین مطرح می‌کند و آن را متهم به نوعی فرمالیسم پوچ می‌کند. هگل می‌گوید که مثال‌های کانت در واقعیت کارا هستند. چون پیشاپیش و به نحو تلویحی الزام اخلاقی عملی مانند وعده دادن را مفروض گرفته‌اند. در غیر این صورت کلیت بخشی به ماکسیم که شالوده این عمل است، به هیچ عنوان موجب تناقض نمی‌شد. به تعبیر

تقدی مشابه شکافی در ضابطه قانون کلی/قانون طبیعت وجود دارد زیرا نمی‌توان صرف مطابقت ماکسیم با قانون به معنی دقیق کلمه را آزمود و یگانه آزمون آگاهی‌بخش و روشنگر این است که ببینیم آیا ماکسیم کذایی با قوانین اخلاقی جزئی‌ای که از پیش صحت آن‌ها را مفروض گرفته‌ایم، سازگار است یا نه. در هر دو حالت کل فرایند مد نظر کانت در دوری باطل گرفتار آمده است. یعنی آنچه کانت قرار است اثبات کند، از پیش مصادره کرده است. (بروس اونی، نظریه اخلاقی کانت)

اما گایر معتقد است که این اعتراضات به این نکته توجه نمی‌کنند که کانت دل‌نگران تناقض پیشنهادی با کلیت‌بخشی به همان ماکسیم است. کانت به سادگی فرض نمی‌گیرد که جهان اخلاقی باید حاوی عمل وعده دادن یا نهادهایی مانند مالکیت باشد. بلکه ماکسیم پیشنهادی عامل یعنی بیرون رفتن از مخمصه با توسل به وعده دروغ مبتنی بر این فرض است که نفس عمل وعده دادن با کلیت‌بخشی به این ماکسیم از میان خواهد رفت. بنابراین استدلال کانت این امر را مصادره نمی‌کند که جهان اخلاقی باید مشتمل بر وعده دادن باشد. بلکه نشان می‌دهد که وعده دروغین دادن غیرممکن است. ماکسیم وعده دادن برای دلیلی غیر از خوددوستی در برخی موقعیت‌ها ممکن است اخلاقاً جایز و یا حتی واجب باشد. برای مثال وعده دروغین دادن نه از سر خوددوستی، بلکه برای نجات جان بی‌گناهان و از سر احترام به ارزش جان انسان‌ها، مثلاً به فردی که کودکی را دزدیده است، به دروغ وعده پرداخت پول می‌دهیم تا جان کودک بی‌گناه را حفظ کنیم. پرسش اصلی این است که آیا چنین ماکسیمی را می‌توان بدون از میان برداشتن امکان عمل موفقیت‌آمیز براساس آن کلیت بخشید؟ آیا کلیت‌بخشیدن به این ماکسیم که فرد می‌تواند برای نجات جان بی‌گناهان وعده دروغین بدهد، منجر به از میان رفتن نهاد وعده دادن و بدین ترتیب از میان رفتن وسیله‌ای نمی‌شود که راه تحقق آن غایت است؟ یا می‌توان ادعا کرد که کلیت‌بخشی به این ماکسیم یا عمل کردن براساس آن سازگار نیست؟ گایر معتقد است معلوم نیست که باید به این پرسش چه پاسخی بدهیم. شاید چنین موقعیت‌هایی چنان نادر باشد که کلیت‌بخشیدن به این ماکسیم برای وعده دروغ در این شرایط و فقط در چنین شرایطی عمل وعده دادن و به موجب آن تحقق چنان ماکسیمی را منحل نمی‌سازد. یا طبیعی است که در این صورت آنان نیز چنان وعده‌ای را باور نخواهند کرد و دقیقاً به همین دلیل است که آدم‌ربایان به صرف وعده پرداخت پول دل خوش نمی‌کنند. و خواهان گذاشتن پول در جای این هستند تا بعد از برداشتن پول قربانی را رها کنند. اگر اینگونه است، به نظر می‌رسد پاسخ دادن به این پرسش صرفاً به طریق تجربی و نه به نحو پیشین می‌توان بدان‌ها پاسخ داد. پس به جای پرسش «آیا هر فردی می‌تواند در عمل براساس ماکسیم وعده دروغ عمل کند؟» باید این پرسش را مطرح کنیم که «اگر یگانه راه برای نجات جان انسانی بی‌گناه عمل بر اساس ماکسیم وعده دروغ باشد، آیا شخص عاقل می‌تواند به چنین ماکسیمی رضایت دهد؟» به نظر می‌رسد در چنین شرایطی هر فرد عاقلی چنین ماکسیمی را می‌پذیرد. به همین دلیل برگزیدن چنین ماکسیمی با این ضابطه سازگاری دارد که باید تمامی موجودات عقلانی را به منزله غایت به کار گیریم و نه هرگز وسیله.

پرسش دوم گایر از مثال کانت این است که آیا پذیرفتن آزادانه ماکسیم دیگران بدین معنی است که ماکسیم‌هایی که از نظر اخلاقی موجه هستند باید کلیت‌پذیر باشند؟ آیا در جهانی که از نظر منطقی سازگار است، همه افراد می‌توانند بر حسب چنین ماکسیم‌هایی عمل کنند؟ برخی مفسران شرط کلیت‌پذیری ماکسیم‌ها را به مثابه مقبولیت کلی ماکسیم یکایک افراد تفسیر کرده‌اند و بر همین مبنا پنداشته‌اند که اقتضانات مربوط به کلیت‌پذیری یک ماکسیم و پذیرش آن یکسان‌اند اما به سادگی می‌توان ماکسیم را فرض کرد که اخلاقاً جایز به نظر می‌رسد (زیرا بقیه مردم می‌توانند آن را بپذیرند) اما در واقعیت همه نمی‌توانند بر اساس آن عمل کنند. (مثلاً اینکه هرچه می‌توانم قطار اسباب بازی قدیمی بخرم و هیچکدام‌شان را نفروشم یا ماکسیم من این است که همیشه یکشنبه‌ها تنیس بازی کنم)

بنابراین مشکل پیش روی ما این است که برخی ماکسیم‌ها از نظر اخلاقی جایز هستند، اما نمی‌توان بدان‌ها کلیت بخشید. برای اجتناب از این مشکل دو راه وجود دارد: صورت‌بندی را دقیق‌تر و دیگر آنکه بگوییم چنین ماکسیم‌هایی حقیقتاً مشروط هستند (یعنی تحقق چنین ماکسیم‌هایی مشروط به ارضای امیالی است).

۳. پرورش استعدادها

وظیفه فرد برای پرورش استعدادهایش یکی از انواع وظایف ناقص فرد نسبت به خودش است. البته مفهوم جهانی که در آن افراد ترجیح می‌دهند، زندگی را به تنبلی و سرگرمی و زاد و ولد و خلاصه لذت‌جویی بگذرانند، مستلزم هیچ تناقضی نیست، یعنی جهانی که در آن افراد به خود زحمت نمی‌دهند تا توانایی‌های طبیعت‌شان را پرورش و گسترش دهند. با وجود این غیرممکن است که موجودی عقلانی ماکسیم را اراده کند که بر اساس آن فرد به جای پرورش استعدادهایش باید در پی تحقق صرف امیالش باشد.

استدلال کانت تنها با مفروض گرفتن دو اصل تام است: نخست اصل عقلانیت عام (اگر غایت را بخواهیم، وسیله را نیز خواسته‌ایم) که بر امر مشروط تاکید می‌کند و دیگری اصل اخلاقی مختص به عقلانیت عملی. از تلفیق این دو اصل فقط می‌توان به این نتیجه رسید که هر فردی باید تمام توانش را به کار گیرد تا مطمئن شود که مجموعاً مهارت‌های انسانی گسترش و ارتقا یافته‌اند، تا بدین ترتیب تحقق جمعی غایات انسانی میسر شود. هر فردی فقط بخشی از توانایی‌های بالقوه‌اش را شکوفا سازد. اینکه فردی بتواند تمامی مهارت‌های بالقوه‌اش را رشد دهد، دست‌کم از منظر تجربی (و نه منطقی) ناممکن است. کانت می‌گوید که کافی نیست که افعال ما با انسانیت در شخص خودمان در تضاد نباشد، بلکه این افعال باید با انسانیت ما هماهنگ نیز باشد.

۴. وظیفه نیکوکاری

مثال آخر کانت درباره وظیفه ناقص ما در قبال دیگران است یا آنچه عموماً وظیفه نیکوکاری یا کمک متقابل نامیده می‌شود. تفاوتی وجود دارد میان وظیفه ما برای اینکه فقط به اشخاص کمک کنیم که در موقعیت‌های واقعاً دشوار یا شرایط بحرانی قرار دارند. با اینکه به دیگران کمک کنیم تا غایات جزئی‌شان را محقق سازند. تبیین کانت از وظیفه چهارم در هر دو تقریرش کاملاً مختصر است. هیچ تناقضی در تصور جهانی وجود ندارد که در آن مردم به یکدیگر کمک نمی‌کنند.

مشکل اینجاست که استدلال را انسان‌های مصلحت‌اندیش نیز می‌توانند به کار گیرند. باربارا هرمن طریقی برای بستن راه بر تفسیر مصلحت‌اندیشانه از استدلال کانت ارائه کرده است. در مابعدالطبیعه اخلاق در بخش آموزه فضیلت با تمام توش و توان به مقابله با این می‌پردازد. زیرا بنا به ادعای کانت همه ما بالطبع خواستار سعادتیم و وظیفه فقط درباره اموری مطرح می‌شود که ما طبیعتاً خواستار آن‌ها نیستیم و باید خودمان را وادار کنیم (یا وادار شویم) تا آن‌ها را به انجام رسانیم.

وظایف کامل و ناقص

برخی افعالی که مصداق سرپیچی از وظیفه‌اند (البته وظایف مربوط به دو قسم اول بحث) چنان خصلتی دارند که ماکسیم آن‌ها نمی‌تواند بی‌تناقض به عنوان یک قانون کلی طبیعت به شمار رود. در مقابل، در سرپیچی از وظایفی که در نمونه‌های سوم و چهارم از آن‌ها سخن رفت، این ناممکنی ذاتی وجود ندارد ولی اراده کردن اینکه ماکسیم آن‌ها به مقام کلیت یک قانون طبیعی برسد، همچنان ممکن نیست. زیرا چنین اراده‌ای متضمن تناقض است. در مورد وعده دروغین در جهانی که هیچ کس وعده دیگری را نمی‌پذیرد، اکیداً غیرممکن است در آن بتوان بر اساس چنان ماکسیم عمل کرد. اما در مقابل، در جهانی که ماکسیم مانند بی‌اعتنایی به نیازهای دیگران کلیت یافته، همچنان عمل کردن بر حسب چنان ماکسیم امکان‌پذیر است، اما عمل کردن بر اساس چنان ماکسیم با شرایط عام اراده دوران‌دیشانه و اخلاقی در تضاد است.

گایر در ادامه به نسبت تفکیک نظریه‌پردازان قانون طبیعی (مانند هوگو گروسوس و ساموئل پوفندورف) بین وظایف کامل و ناقص با تعریف کانت می‌پردازد.

این واقعیت که قانون اخلاقی بر ماکسیم‌ها اعمال می‌شود و نه مستقیماً بر افعال، حاکی از این است که لزوماً نمی‌توان افعالی مانند وعده دروغ را برای تمامی موقعیت‌ها تجویز کرد. و فقط زمانی می‌توان توصیه به چنین افعالی کرد که آن‌ها از روی دلایل یا انگیزه‌های مشخص انجام شده باشند. بر همین مبنا کانت وظیفه فرد برای اجتناب از انتخاب را وظیفه کامل فرد در قبال خودش برمی‌شمرد. چون هیچ کس دیگری اخلاقاً واجد این حق نیست که فرد را مجبور به ایفای چنان وظیفه‌ای کند. تمایز کانت بین وظایف کامل و ناقص شرط لازم و نه شرط کافی برای تحقق تمایز سستی میان وظایفی که مجرای تحقق‌شان قانون است و وظایفی که چنین نیست. تمایز کانت میان وظایف کامل به منزله تجویز یا تحریم مضیق

افعال و وظایف ناقص به منزله تجویز گسترده غایاتی که می‌توانند از طریق افعال گوناگون محقق شوند، دیدگاه او در بنیادگذاری را درباره موارد استثنایی در اخلاق تبیین می‌کند.

ایراداتی به امر مطلق

اغلب مخالفت‌ها با امر مطلق کانتی در واقع مخالفت با نخستین صورت‌بندی آن است یعنی «ضابطه قانون کلی/قانون طبیعت»

دو قسم مخالفت عمده با این ضابطه شده است:

۱. برخی توالی ضابطه قانون کلی/قانون طبیعت با باورهای عمومی ما در باب اینکه چه چیزی اخلاقاً

رواست و چه چیزی روا نیست، در تعارضند.

۲. گرچه ضابطه قانون کلی می‌تواند مبنایی مناسب برای وظایف کامل و عموماً سلبی مانند ممنوعیت وعده

دروغین بدست دهد، اما نمی‌تواند وظایف ایجابی و ناقص مانند نیکوکاری را به خوبی موجه سازد.

منفی کاذب و مثبت کاذب

مثبت کاذب در پزشکی وقتی است که شخص سالم به اشتباه بیمار تشخیص داده شود و منفی کاذب وقتی است که شخص بیمار به اشتباه سالم تشخیص داده شود. مقصود گایر هم این است که امر مطلق موجب می‌شود که برخی افعال که شهود اخلاقی ما آن‌ها را ناموجه می‌داند، موجه به نظر رسند و بر عکس.

گایر برای این ایراد چند مثال مشهور بیان می‌کند:

مثالی که علی‌الادعا متضمن مثبت کاذب است: یکی از اعضای جوخه‌های اعدام نازی‌ها را تصور کنید که ماکسیمش کشتن هر چه بیشتر یهودیان است. از او بپرسید آیا حاضر است ماکسیم عملش اعتبار عام یابد؟ او به جای اینکه دچار تعارض شود، از گفته شما استقبال می‌کند و با شادی پاسخ می‌دهد بله قطعاً (کلیت‌پذیری اخلاقاً ناروا)

مثال منفی کاذب: من ماکسیم خود را این قرار می‌دهم که هر روز یکشنبه ساعت ده صبح تنیس بازی کنم، ساعتی که در آن احتمالاً سایر بازیکنان مشغول خواهند بود و زمین بازی شلوغ نخواهد شد. اما اگر این ماکسیم را همگان بپذیرند، این ماکسیم هدف من از بازی کردن در زمین تنیس خلوت را نقض می‌کند. بنابراین من نمی‌توانم هم ماکسیم و هم کلیت‌یافتن آن را بخواهم مگر آنکه دومی بنیاد اولی را متزلزل سازد.

پاسخ اول به این مثال‌های نقض این است که ماکسیم‌های مورد نظر که در آزمون کلیت‌پذیری موفق شده یا شکست خورده‌اند، این‌ها نیستند بلکه بیشتر چیزی شبیه این است که من از سر خود دوستی باید بیشترین تعداد ممکن از دشمنانم

را بکشم. آنگاه دیگر فرد نمی‌خواهد کلیت یابد. چرا که بی‌شک و البته (خوشبختانه) افراد بسیاری وجود دارند که به او به چشم دشمنان‌شان خواهند نگریست و مجاز خواهند بود که او را بکشند و او را از کشتن دشمنانش بازدارند. بنابراین در نهایت ماکسیم او از آزمون کلیت‌پذیری سربلند بیرون نخواهد آمد.

و ماکسیم بازیکن تنیس لابد چیزی شبیه به این است که من از سر خود دوستی تلاش خواهم کرد تا زمانی را برای بازی تنیس یا سایر سرگرمی‌هایم پیدا کنم که در آن ازدحام کمتری برای استفاده از امکانات وجود دارد و استفاده از آن‌ها برای من راحت‌تر باشد.

وظایف ایجابی و وظایف سلبی

ضابطه قانون کلی هر چند روشنگر وظایف سلبی است، اما نمی‌تواند پرده از وظایف ناقص یا ایجابی مانند فرد برای خیرخواهی بردارند. بدین علت که ناروایی برگزیدن یک ماکسیم علی‌الادعا نمی‌تواند بدین معنا باشد که ما باید بالضرورة بر اساس دیگر ماکسیم‌ها عمل کنیم. بنابراین مثلاً آلن وود استدلال می‌کند که از صرف این واقعیت که ما ممکن است برخی اصول خاص را به عنوان هنجار برگزینیم، نمی‌توان مستقیماً این امر را نتیجه گرفت که ما باید اصل هنجاری دیگری را انتخاب کنیم. مثلاً از این اصل که هیچ‌گاه به افراد نیازمند کمک نکن، نمی‌توان به این نتیجه پل زد که بعضی مواقع به برخی از افراد کمک کن. اما این گفته به نظر اشتباه می‌رسد زیرا کذب یک قضیه مستلزم صدق نقیض آن است. آیا کانت می‌تواند مبرهن سازد که امر مطلق که او آن را از دل این عام موجود آزاد و عقلانی بیرون کشیده است، حقیقتاً ممکن است و الزامی حقیقی بر دوش ما چنان که هستیم، می‌نهد؟ این پروژه بخش سوم بنیادگذاری است.

فصل ۶: مطالعه متن: بخش سوم؛ امر مطلق بر ما اعمال می‌شود

۱. آیا امر مطلق بر ما اعمال می‌شود؟

کانت در بخش دوم دو کار می‌کند:

(۱) اصل بنیادین اخلاق را به منزله امر مطلق پیش می‌کشد. یعنی در مقام نوعی الزام که صرفاً بر عامل‌هایی حکومت دارد که تمایلاتی خلاف اوامر دارند.

(۲) انواع وظایفی را که می‌توان از امر مطلق استنتاج کرد، توضیح می‌دهد.

هر دوی این ایده‌ها به نظر گایر واقعیاتی مهم را درباره طبیعت انسانی از پیش مفروض می‌گیرند، واقعیاتی که در تقابل با خصایص موجود عقلانی به نحو عام است.

کانت در پی این است که مدلل کند ما می‌توانیم مطابق با اقتضائات اخلاق عمل کنیم و از همین رو اخلاقی بودن ایدئالی غیرممکن برای ما نیست و سپس اینکه اخلاق، هنجار یا الزامی برای ماست و از این رو اخلاقی بودن ایدئالی نامتناسب برای ما نیست.

هسته اصلی بخش سوم استدلالی است که از مابعدالطبیعه کانت اخذ شده است: برخلاف ساحت نموده‌ها ما در عمیق‌ترین لایه واقعیت خودمان حقیقتاً عاملانی کاملاً عقلانی هستیم که ملزم به تبعیت صرف از قانون اخلاق نیستیم و نیز آزادیم تا خودمان تبعیت از قانون اخلاق را برگزینیم اما حقیقتاً نمی‌توانیم دست به عملی بزنیم مگر اینکه آن عمل مطابق با قانون اخلاق باشد.

از نظر گایر این استدلال سخت معیوب است و اساساً نمی‌تواند این دعوی اساساً هنجاری را به اثبات رساند که ما باید مطابق قانون اخلاق عمل کنیم.

کانت در جایی هدفش از بخش سوم را فیصله دادن به دیالکتیک عقل توصیف می‌کند، دیالکتیکی که خاستگاهش تناقض ظاهری آزادی اراده با ضرورت طبیعی است. (۴:۴۵۵)

این دیالکتیک را فقط به یک شیوه می‌توان حل و فصل کرد: کانت باید نشان دهد چگونه ممکن است ما اراده‌ای آزاد داشته باشیم؟ حال آنکه از منظر علمی می‌توان رفتار ما را برحسب قوانین طبیعت تشریح و پیش‌بینی کرد. ظاهراً کوشش کانت در بخش سوم اثبات این نکته نیست که قانون اخلاق باید یا بهتر است بر ما اعمال شود، بلکه او می‌خواهد مبرهن سازد که قانون اخلاق می‌تواند بر ما اعمال شود. زیرا ما قادریم بر حسب مقتضیات این قانون عمل کنیم.

۲. کارویژه بخش سوم

به نظر گایر در آغاز بخش سوم کانت با تکرار این مطلب که چه چیزی را در بخش دوم مبرهن کرده است، هم روشنگر است و هم گیج‌کننده. روشنگر است چرا به مبنای کل استدلالش در بنیادگذاری یعنی رابطه میان آزادی با قانون اخلاق تصریح می‌کند. اما گیج‌کننده است چون اینجا رابطه را ترکیبی می‌داند، اما تمام اهتمام بخش دوم این بود که رابطه تحلیلی است.

کانت بخش سوم را با تمایز نهادن میان معنای سلبی و ایجاد آزادی می‌آغازد. معنای سلبی یعنی آزادی اراده بتواند مستقل از تعیین‌شوندگی توسط علت‌های بیگانه عمل کند. سه نکته را در این تعریف گایر مطرح می‌کند:

اولاً کانت نمی‌گوید آزاد بودن اراده موقوف به این است (عملاً یا ضرورتاً) مستقل از علل بیرونی تعیین یابد. بلکه اظهار می‌دارد که اراده آزاد است، مشروط به اینکه بتواند فارغ از تاثیرگذاری علل بیرونی متعین شود.

دوم بر اساس این تعریف برای تحقق آزادی سلبی صرف امکان تعیین ناپذیری از علل بیرونی کفایت می‌کند. و نیازی نیست که تمامی تأثیرات ممکن علل بیرونی را حذف کنیم تا به آزادی برسیم.

سوم، این تعریف متضمن هیچ بیان قطعی درباره ماهیت علل بیرونی نیست. سؤال: به چه معنا نباید توسط علل بیرونی متعین شود، اما می‌تواند از آن‌ها متأثر باشد؟ کانت در اینجا مفهوم ایجابی آزادی را مطرح می‌کند. آزادی را روی هم رفته نمی‌توان رهایی اراده از قوانین تفسیر کرد. در مفهوم اراده نوعی علیت مأخوذ است. آزادی یعنی رهایی اراده از تعیین توسط «قوانین طبیعت» اما به همین دلیل چندان هم بی‌قانون نیست. پس آزادی ایجابی اراده گونه‌ای از علیت است که به‌سان هر نوع دیگری از علیت تحت تدبیر قانون است. اما آزادی سلبی اراده یعنی اینکه اراده ما مقهور قانون علل بیرونی (یا دیگرآیین) نباشد. معنای این ادعای کانت آن است که ما باید صرف صورت قانون (ماکسیم‌های کلیت‌پذیر) عمل کنیم.

لذا اراده را فقط و فقط زمانی می‌توان در معنایی ایجابی آزاد دانست که خودش را از طریق قانون اخلاق متعین ساخته باشد. اراده‌ای که معنای ایجابی آزاد است، فقط و فقط زمانی بر اساس چنین ماکسیم‌هایی عمل می‌کند که بتواند آن‌ها را کلیت بخشد و هنگامی که می‌گوییم مؤلفه‌های بیرونی اراده را متعین نمی‌سازند بلکه اراده خودش را با قانون خودش متعین می‌کند، همین معنا را پیش چشم داریم.

گایر در ادامه استنتاج مفهوم آزادی را از زبان کانت می‌آورد و تفاوت این بیان را با نوشته‌های پیش از بنیادگذاری و نیز رابطه آن را با علیت در نقد اول بیان می‌کند.

گایر می‌گوید: نکته دیگری که انتظار داریم کانت در اینجا به آن بپردازد این نیست که پیوند میان اراده خوب با اراده‌ای که ذیل قانون اخلاق است، پیوندی ترکیبی است، بلکه این است که پیوند میان اراده آزاد با قانون اخلاق پیوندی ترکیبی است. آزادی اراده به عنوان نوعی از علیت که موجب به ایجاب قوانین بیرونی نیست، باید توسط قانون درونی متعین و موجب شود.

کانت با توسل به این ادعای کلی خود که همواره باید امر سومی واسطه عقد موضوع و محمول در گزاره ترکیبی باشد بیان می‌کند که آزادی -اگر به نحو ایجابی اعتبار شود- همان امر سومی است که اراده خوب را با قانون اخلاق پیوند می‌زند. زیرا بنا بر فرض کانت اراده آزاد همان اراده خوب است. و به تصریح او اراده آزاد چیزی نیست مگر اراده‌ای که ذیل قوانین اخلاقی قرار گرفته است.

کانت در گام بعدی می‌کوشد به این نظر استدلال کند که موجود عقلانی علی‌الاطلاق آزاد و از همین حیث موضوع قانون اخلاق است. مقتضای عقلانی بودن آن است که بتوان افعال فرد را به گونه‌ای انگاشت که عقل آن‌ها را متعین کرده است. عامل عقلانی هم خود را فاعلی تصور نمی‌کند که اراده‌اش را صرف محرک‌های بیرونی به عمل وا می‌دارند، بلکه خود را

فاعلی محسوب می‌کند که تاثیر محرک های بیرونی بر اراده اش را می‌سنجد و بر مبنای این سنجش و نیز اصول عقلانی اش عمل می‌کند.

کانت پس از این استدلال که مفهوم جامع آزادی (ایجابی و سلبی) ضرورتاً با نفس ایده موجود عقلانی در مقام عمل (عامل عقلانی) مرتبط است می‌تواند به این پرسش بپردازد که آیا ما چنین موجوداتی هستیم یا نه؟ در همین جا از نسبت آزادی و سعادت و نیز آموزه خیر اعلی سخن می‌گوید.

۳. برهان متافیزیکی بخش سوم

راهبرد کلی کانت برای برهانی که در اینجا می‌خواهد آن را عرضه کند، این است که ما انسان‌ها حقیقتاً فاعل‌هایی عقلانی هستیم و ضرورتاً مطابق با قانونی عمل می‌کنیم که درباره چنین فاعل‌هایی صادق است و این قانون هم چیزی نیست مگر قانون اخلاق. اگر این برهان معتبر باشد، کانت دیگر مطلقاً نیازی به عرضه برهان هنجاری اش نخواهد داشت، برهانی که در آن مستقیماً از مقدمه‌ای کاملاً هنجاری به این نتیجه می‌رسید که قانون اخلاق باید ما را ملزم به خویش سازد. علاوه بر این دیگر نیازی نخواهد داشت تا دلیلی برای اثبات این مطلب ارائه کند که ما می‌توانیم مطابق قانون اخلاق عمل کنیم. زیرا برهان فعلی را بر بنیاد متافیزیکی ثابت ساخته است که ما عملاً مطابق با قانون اخلاق عمل می‌کنیم. البته به نظر گایر برهان متافیزیکی کانت سخت معیوب و مشکوک است.

کانت ابتدا به تفکیک نمود و پدیدار امور فی‌نفسه آن‌ها را مطرح می‌کند. سپس این تمایز را به خود تسری می‌دهد. (انسان در مقام حقیقت و ذات و انسان از آن حیث که بر خودش پدیدار می‌شود) و معتقد است ما عمیقاً درباره ماهیت حقیقی خودمان ناآگاهیم. قانونی که مستقل از طبیعت است و فقط بر عقل بنیاد دارد چیزی نیست مگر قانون اخلاق. بنابراین بر اساس این استدلال انسان ضرورتاً منقاد قانون اخلاق است.

گایر به مشکلات این استدلال می‌پردازد و به برخی پاسخ می‌دهد. مثلاً اینکه عقل به دو معنا به کار رفته است. یا اینکه اگر این استدلال تام باشد و اگر ما در حاق واقع و عالم نومن، موجوداتی کاملاً عقلانی هستیم، در این صورت تمامی افعال ما در عالم فنومن ماحصل سرشت کاملاً عقلانی ما در عالم نومن خواهد بود و لزوماً در تطابق تام با اقتضائات اخلاق. در این صورت هیچ راهی باقی نمی‌ماند تا آن دسته از افعالمان را تبیین کنیم که در تقابل با عقل است، یعنی افعال غیراخلاقی‌مان. این دسته افعال را به هر نحو بخواهیم توضیح دهیم، نمی‌توانیم آن‌ها را برحسب سرشت و خود حقیقی‌مان تبیین کنیم و این مطلب به یقین ناقض تمامیت اخلاق و نیز عقل متعارف است.

این اشکال نخستین بار در زمان حیات خود کانت توسط کارل لئونارد اینهولد و پس از او از سوی هنری سیجویک مطرح شد.

۴. از ضرورت متافیزیکی به ایدئال اخلاقی

گام بعدی کانت حل مسئله امکان امر مطلق است. چگونه هم ملزم به امر مطلق هستیم و هم می‌توانیم افعالی را انجام دهیم که در تقابل با امیال مان است. اگر افعال ما بالکل در ساحت فنومنال رخ می‌داد، در آن صورت یگانه تعیین‌بخش آن‌ها صرف امیال مان می‌بود. اما افعال ما صرفاً در مرتبه نومن بنیادی دارند که تعیین‌بخش اراده ما در مطابقت با عقل محض است.

در اینجا کانت از ایدئالیسم استعلایی بهره می‌جوید تا امکان عمل بر اساس قانون اخلاق را تبیین کند و نه ضرورت آن را.

گایر پس از نقل بند ۴:۴۵۴ آن را یکی از پیچیده‌ترین بندهای بنیادگذاری می‌داند که دو نکته دارد:

۱. تکرار اینکه اگر منحصرأ عضو جهان محسوس یا معقول باشم، در آن صورت افعال من به طور خودکار (به ترتیب) یا توسط صرف امیال متعین می‌شود یا توسط قانون اخلاق. اما من عضوی از هر دو عمل هستم.

۲. مفهوم قضیه ترکیبی پیشین: گرچه این قضیه که موجود عقلانی محض رفتارش را با قانون اخلاق وفق می‌دهد، می‌تواند از منظر تحلیلی صادق باشد اما این قضیه که موجود انسانی با طبیعت دوگان‌هاش باید (و می‌تواند) رفتارش را با قانون اخلاق مطابقت دهد، از منظر ترکیبی صادق است. حتی سابقه‌دارترین تبه‌کار نیز از آن جهت که پایبندی در عالم معقول دارد، لزوماً نیروی هنجاری قانون اخلاق را تشخیص می‌دهد یا اراده می‌کند. اما از این امر لازم نمی‌آید که او بالضرورة مطابق با چنین قانونی عمل می‌کند. این در واقع تفسیری از ایدئالیسم استعلایی است که در نقد عقل محض بود و آثار بعدی مثل نقد عقل عملی و دین در درون مرزهای عقل صرف بر آن پای فشرده بود. از این جهت که می‌کوشد دیالکتیک عقل را فیصله بخشد که ناشی از این تهدید است که آزادی فقط مفهومی (آرمانی) از خرد است که واقعیت ابژکتیو بنفسه مورد تردید است و هیچ تجربه‌ای نمی‌تواند آن را اثبات کند. و نهایت استدلال استعلایی بخش سوم به ایدئالیسم استعلایی چنگ می‌زد تا ثابت کند قانون اخلاق همان قانون علی اراده نومنال است. قانونی که به نوبه خود بنیاد تمامی افعال ما در ساحت فنومنال است.

کانت نخست گامی به سوی متافیزیک برمی‌دارد و سپس گامی از آن دور می‌شود. پرسش این است که او دقیقاً کجا ایستاده است؟ کانت در وهله نخست کوشید تا ثابت کند که قانون اخلاق الزامی بایسته برای ما انسان‌هاست. و سپس کوشید با اثبات مستقیم این نکته که «خود راستین» ما کاملاً در تطابق با قانون اخلاق عمل می‌کند که ما می‌توانیم بر وفق قانون اخلاق زندگی کنیم. اما سعی کانت در اثبات هر دو نکته بی‌حاصل بود.

کانت در آخرین تدابیر فکری اش در بنیادگذاری هوشمندانه بر این نکته انگشت می‌نهد که ما دانشی از ماهیت حقیقی اراده‌مان نداریم و ضرورتاً به آن جاهلیم. هدف کانت از برجسته ساختن این مطلب دفاع از یکی از ممیزه‌های حیات اخلاقی ماست که شاید تنها از این طریق با اصول کانت جمع می‌آید. علی‌رغم پافشاری کانت بر این نکته که اصل بنیادین اخلاق نمی‌تواند از هیچ احساس یا عاطفه‌ای استنتاج شود. کانت اعتقاد راسخ دارد که برخی از صورت‌های احساس اخلاقی مؤلفه نازدودنی کردار اخلاقی انسان هستند و تصمیم برای عمل بر اساس آنچه عقل عملی محض به ما تکلیف می‌کند نمی‌تواند ما را بر آن دارد که عملی انجام دهیم که با تمامی احساساتی که ممکن است داشته باشیم، تعارض داشته باشد. عقل عملی احساس اخلاقی قدرتمندی در ما ایجاد می‌کند که می‌تواند افعال ما را در مرتبه طبیعت و فنومن تعیین بخشد. این احساس اخلاقی با برخی دیگر از احساسات ما که به افعال اخلاقی منتهی نمی‌شوند یا به افعال غیراخلاقی منتهی می‌شوند، در تقابل قرار دارد.

کانت می‌گوید این که فعالیت فکری عقل محض باید در عالم فنومن موجب چنین احساسی باشد، امری رازآلود است. کانت بر آن است که رابطه میان نومن و فنومن امری رازآلود است. با این حال طعنه‌ای برای آخرین بار به نظریه‌پردازان حس اخلاقی می‌زند که اصل اخلاق را چیزی نمی‌دانند مگر صرف پسند و ناپسندها.

کانت در پایان اذعان می‌کند که ضرورتی برای اثبات این مطلب احساس نمی‌کند که ما لزوماً بر حسب قانون اخلاقی عمل می‌کنیم، یا حتی نیازی به اثبات این مطلب به شیوه‌ای ایجابی نیست که امکان عمل بر اساس قانون اخلاق برای ما میسر است. یگانه چیزی که نیازمند اثبات است، و کانت تصور می‌کرده که به انجام رسانده است، این است که به هیچ وجه نمی‌توان ثابت کرد که برای ما ممکن نیست تا بر اساس ایدئال شکوهمند اخلاق زندگی کنیم. زیرا این دانش در طاقت بشر نیست و ما حتی درباره ژرفترین اعمال اراده خودمان هم ناآگاهیم.

اما این مطلب ما را به همان پرسشی باز می‌گرداند که در بخش دوم بنیادگذاری آن را بی‌پاسخ رها کردیم. یعنی این پرسش که آیا می‌توان ثابت کرد که تحقق مملکت غایات یگانه چیزی است که ارزش نامشروط دارد؟

کانت در بنیادگذاری نشان می‌دهد که چگونه می‌توان اصل صوری اخلاق را و نظام کامل وظایف را بر پایه ایدئال کرامت انسانی استوار ساخت؟ این نظام البته نزد کسی پذیرفتنی می‌نماید که عمیقاً دل در گرو چنین غایتی بسته باشد. اگر این ایدئال شما را متاثر نمی‌سازد، در این صورت باب گفتگوی شما و کانت درباره اخلاق بسته است. کانت می‌گوید اگر نظام اخلاقی‌تان را بر پندارتان از امرهای الهی یا خواهش طبیعی خودتان یا سایر انسان‌ها برای سعادت یا دیگر امیال مبتنی کنید، در این صورت اجازه داده‌اید که اراده‌تان به نحو دیگرآیین متعین شود، نه به نحو خودآیین. اما نظام او پیشاپیش به اهمیت والای خودآیینی تاکید می‌کند. فلسفه اخلاق کانت شرحی درخشان است از اینکه برای رسیدن به خودآیینی باید چه بهایی پرداخت.